

اسطوره آفرینش

افسانه آفرینش کائنات و خلقت انسان، از سه قرن پیش تا کنون مهم‌ترین نقطه ضعف هر سه مذهب «توحیدی» جهان بوده است، زیرا در این مورد این هر سه مستقیماً رو در روی واقعیت‌های جهان دانش قرار گرفته اند. هر قدم تازه‌ای که در طول این قرون در امر شناسائی واقعیت‌های مربوط به زمین ما، و منظومه شمسی ما، و کهکشان ما، و زمین‌ها و خورشیدها و کهکشان‌های دیگر کائنات برداشته شده، و هر کشف جدیدی که درباره پیدایش زندگی در روی زمین و سیر تکاملی آن از باکتری‌های نخستین تا به انسان متفکر عصر ما صورت گرفته، افسانه هزاران ساله آفرینش شش روزه آسمان و زمین و موجودات این زمین را بی‌اعتبارتر ساخته است.

میلیون‌ها نفر یهودی در طول بیش از سه هزار سال، و میلیاردها نفر مسیحی در طول نزدیک به دو هزار سال، در عهد عتیق و عهد جدید خود درباره نحوه آفرینش کائنات و پیدایش نوع انسان در روی زمین، خوانده اند و امروز نیز می‌خوانند که:

«در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود، و روح خدا سطح آنها را فروگرفت. . . . و خدا گفت آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آب‌ها را دریا نامید. . . . و خدا گفت زمین نباتات برویاند. . . . و گفت: آب‌ها به انبوه ماهیان پر شود و پرندگان بر بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. . . . و گفت زمین جانوران را به اجناس مختلف و حشرات و بهائم را به اجناس مختلف بیرون بیاورد. . . . پس گفت که آدم را شبیه خودمان

بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرنندگان آسمان و بهائم و حشراتی که بر زمین مخزند حکومت نماید. پس آدم را آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید. . . . و آدم را از خاک بسرشت. . . . و در بینی وی روح حیات دمید. . . . و خداوند باغی در جهت مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. . . . و چهار نهر بیرون آمد تا آن باغ را سیراب کند. . . . و خداوند همه اینها را در شش روز به پایان رسانید» (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب اول).

میلیاردها مسلمان جهان نیز، به نوبه خود، در طول هزار و چهارصد سال در همین باره در قرآن خوانده اند و امروز نیز می‌خوانند که: «آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدیم (بقره، ۱۱۷) و شب را تاریک و روز را روشن آفریدیم. . . . پس زمین را بگستراندیم و کوه‌ها را ستون‌های آسمان ساختیم (نازعات، ۲۷-۳۳)، و آب‌ها را به صورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و این دو دریا را با حائلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان، ۵۳)، و همه جانوران را از آب آفریدیم که برخی از آنها بر شکم راه روند و برخی بر دو پا و برخی نیز بر چهار پا (نور، ۴۵)، و آدم را از خاک آفریدیم (آل عمران، ۵۹) و به کامل‌ترین صورت آفریدیم (مومن، ۶۴)، و روح خویش را بر او دمیدیم (حجر، ۲۹)، و چراغ‌های ستارگان را برای راهنمایی او در تاریکی‌های بیابان و دریا بر افروختیم (انعام، ۹۷)».

در طول قرن‌ها، اسطوره توراتی آفرینش برای جهان مسیحیت واقعیت انکارناپذیری بود که انکار آن یا حتی تردید در قبول بی‌قید و شرط آن اتهام کفر و زندقه و کیفر شکنجه و مرگ را به دنبال داشت. هر مسیحی مومن می‌بایست الزاماً پذیرفته باشد که دنیا در ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد مسیح آفریده شده است. اسقف اعظم ایرلندی، جیمز آش در آغاز قرن هفدهم مسیحی حتی اعلام کرد که بر اساس بررسی‌های او از متون مذهبی این آفرینش

دقیقاً در ساعت نه صبح روز دوشنبه ۲۶ اکتبر صورت گرفته است. در تقویم رسمی یهود سال کنونی سال ۵۷۵۸ از خلقت دنیا است و روز ۷ اکتبر سالروز آفرینش جهان. از این ۵۷۵۸ سال، ۱۰۵۶ سال فاصله میان آدم و نوح، ۸۹۲ سال فاصله میان نوح و ابراهیم، ۱۸۱۲ سال فاصله میان ابراهیم و عیسی است. طبق روایات مذهبی یهود، خاکی که آدم با آن سرشته شده از محل آینده معبد سلیمان در اورشلیم برداشته شده است.

در احادیث اسلامی به نوبه خود آمده است که خداوند در شب معراج به پیامبرش محمد اطلاع داد که زمین را روز شنبه، کوهها را روز یکشنبه، گیاهان و درختها را روز دوشنبه، آفریدنی‌های ناخوشایند را روز سه‌شنبه، نور را روز چهارشنبه، و حیوانات را روز پنجشنبه و آدم را روز آدینه اندکی پس از پایان نماز جمعه آفریده است (مشکوه المصباح زمخشری). بیضاوی در تفسیر معروف خود از قرآن (نوار التنزیل و اسرار التأویل) تصریح می‌کند که خداوند آسمان‌ها را روز پنجشنبه آفرید و خورشید و ماه و ستارگان را روز جمعه در آنها جای داد.

به حکایت کتاب‌های «توحیدی» چگونگی این آفرینش کائنات و آدمیان از جانب خود خداوند درگفتگوی دوجانبه یهوه و موسی در کوه سینا و از طریق نزول وحی بر محمد، به اطلاع موسی و عیسی و محمد رسیده است. با این همه، واقعیت موجود این است که همچنان که بخش فیزیک سماوی (Astro-Physic) دانش عصر ما قوانین ریاضی و فیزیکی مربوط به کهکشان‌ها و خورشیدها و پیدایش زندگی در روی زمین را تا آن اندازه که پیشرفت‌های علمی و فنی جهان کنونی اجازه می‌دهد دقیقاً مشخص کرده است، بخش دیگری از همین دانش عصر ما، یعنی بخش کاوش‌های باستان‌شناسی به نوبه خود اسناد و مدارک ناشناخته

فراوانی را در اختیار پژوهشگران قرار داده است که نشان می‌دهد برداشت‌های تورات و به دنبال آن دو کتاب توحیدی دیگر در زمینه آفرینش، بیشتر از آن که از وحی آسمانی سرچشمه گرفته باشند از اسطوره‌ها و افسانه‌های ماقبل توراتی، به خصوص از معتقدات بابلی و اکدی و کلدانی و در بخش اساسی دیگری از آن یعنی در زمینه آفرینش شش روزه کائنات از معتقدات مزدائی سرچشمه گرفته اند.

الواح و مدارک مکشوفه باستان‌شناسی در قرن گذشته و قرن حاضر به همان اندازه در ابطال معتقدات سنتی گذشته نقش قاطع داشته اند که اکتشافات ریاضی و نجومی و بررسی‌های فضائی در ابطال این نظریات داشته اند. به طور نمونه مضمون یک لوحه بابلی مکشوفه در بایگانی کاخ سلطنتی Assurbanipal پادشاه آشور، که خود آن نیز اقتباس از اسطوره‌های قدیمی‌تری در بین النهرین است چنین است که: خدایان عالم هستی را از آب آفریدند، و در آن هنگام گردابی گرداگرد زمین را فرا گرفته بود، و زمین سطحی دایره‌ای شکل بود که بر دور آن کوه‌ها افراشته بودند و سقف آسمان بر این کوه‌ها تکیه داشت، و همه اینها در میان آب بود، و خدایان آب‌ها را به شکل شور و شیرین از هم جدا کردند. پس از آن چهار رودخانه بزرگ و روئیدنی‌ها و حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و ماهیان را یکی پس از دیگری آفریدند، و در آخر الهه «آرزو» انشار اولین مرد و کیشار اولین زن را آفرید، که اولی نماینده آسمان و دومی نماینده زمین بودند، و روح زندگی توسط «دوماساگا» و «گاتومادوک» دو خدای مرد و زن در بینی آنها دمیده شد، و از درآمیختن آن دو، نوع انسان به وجود آمد.

جمله‌های آغازین سفر پیدایش تورات که: پیش از آفرینش زمین تهی و بایر بود و

تاریکی بر روی لجه بود و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت ترجمه کلمه به کلمه حماسه

بابلی **Enuma Elish** (حماسه آفرینش) است که متن کامل آن را همراه با توضیحات تاریخی مربوط بدان در کتاب اسطوره‌ها و سنت‌های ژان بوترو آشورشناس برجسته قرن حاضر می‌توان یافت، و بر اصل آمیزش دو دریای آب شیرین و آب شور که به خصوص در قرآن از آن سخن رفته است تکیه دارد. به حکایت این منظومه، در آغاز **Apsou** (آب شیرین) و **Tiamat** (آب شور) لجه (**Chaos**) را به وجود می‌آورند و بعد مردوخ خدای بزرگ جریان زمان را برقرار می‌کند و به فکر آفرینش کائنات و موجودات می‌افتد که می‌باید برای خدمت به خدایان ساخته شوند. اسطوره مربوط به آفرینش آدم از خاک و دمیده شدن روح زندگی در بینی او از منظومه‌ای بابلی متعلق به ۴۰۰۰ سال پیش اقتباس شده است که در آن الهه «نین تو» خاک زمین را با خون یکی از خدایان عجین می‌کند و از این خمیر قالب نخستین انسان را می‌سازد. ترجمه کامل این منظومه در کتابی به نام «وقتی که خدایان آدم‌ها را می‌آفریدند» توسط ساموئل کرمر در مجموعه «میتولوژی بین النهرین» به چاپ رسیده است. در همین اساطیر بابلی از خلقت عالم در هفت روز نام برده شده است که شرح مربوط به هر روز آن بر روی لوحه‌ای از الواح هفت‌گانه کاوش‌های باستان‌شناسی کتابخانه اشور بنی بعل **Assurbanipal** در نینوا ثبت شده است:

به تذکر **Bottero**، متفکران مذهبی یهود برای پی‌ریزی اسطوره الهی آفرینش غلبا کاری جز این نداشته‌اند که مجموعه‌ای از معتقدات تمدن‌های قبلی را درباره مسائل ماوراء الطبیعه با هم در آمیزند و آنها را در مسیر ایدئولوژی مذهبی خاص خودشان دستکاری کنند، و درست به همین ترتیب بود که متن رسمی کنونی کتاب مقدس از حماسه آفرینش بابلی مایه گرفت. همین محقق متذکر می‌شود که بر اساس متون اولیه تورات آفرینش زمین و

آسمان در هشت روز انجام گرفته بود و نه در شش روز، منتها خاخام‌های نویسنده تورات کنونی معروف به تورات کاهنان لازم دانستند خدا در روز هفتم آفرینش استراحت کند تا به تعطیل روز شنبه یهود بعدی ماوراء الطبیعه و کائناتی داده شود. این اسطوره توراتی استراحت خدا در روز هفتم آفرینش، به طور غیر مستقیم در قرآن مورد ریشخند قرار گرفته است زیرا در آن خداوند تصریح می‌کند که «آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها است در شش روز آفریدیم و خسته هم نشدیم» (ق، ۳۷).^۱

دو محقق معاصر A. R. Millard و V. G. Lambert در کتاب تحقیقی خود درباره خلقت، سهم مهمی در پی‌ریزی اسطوره آفرینش توراتی برای اسطوره آفرینش آشوری قائل اند که خود ترکیبی از اسطوره‌های سومری و اکدی و حورانی است. لوحه مربوط بدین اسطوره اکنون در موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) در لندن نگاهداری می‌شود. همچنین محقق آلمانی

۱- در قرآن چندین بار از خلقت کائنات در شش روز سخن رفته است، ولی در یک سوره این مدت هشت روز تعیین شده است: «... و زمین را در دو روز آفریدیم، و آسمان‌ها را در دو روز دیگر، و آنچه را که در روی زمین است در چهار روز دیگر آفریدیم» (فصلت، ۹-۱۲). افسانه استراحت خدا در هفتمین روز آفرینش نه تنها از جانب خاخام‌های یهود در دوران باستانی، بلکه از جانب بسیاری از آخوندان جهان مسیحی، آن هم در عصر خود ما و در یکی از مترقی‌ترین کشورهای جهان غرب مورد بهره‌برداری شگفت‌آوری قرار گرفته است که نمونه گویایی از آن را در نزد فرقه معروف گواهان یهود می‌توان یافت. این فرقه مذهبی Witnesses of Jehovah گواهان یهود (که قریب یکصد سال پیش در ایالات متحده امریکا بنیان‌گذاری شده است و یکی از موفق‌ترین فرقه‌های مذهبی وابسته به مسیحیت در عصر حاضر است، در یک برداشت فلسفی بسیار نزدیک به فلسفه مذهبی ایران باستان، دنیا را صحنه مبارزه همه‌جانبه خدا و شیطان می‌داند و عقیده دارد که هم حکومت‌ها و هم نهادهای مذهبی جهان کاملاً ساخته و پرداخته شیطان اند و از زمان نافرمانی آدم در بهشت همواره چنین بوده است، زیرا که خدا بعد از آن که آدم و حوا را در روز ششم آفرینش خلقت کرد به استراحت پرداخت و شیطان توانست از این امر استفاده کند و دامنه نفوذ خود را در زمین گسترش دهد. تلاش عیسی برای بازگرداندن حکومت خدا موفقیت‌آمیز نبود، زیرا خواست خداوند این بود که شیطان فرصت کافی برای اجرای همه برنامه‌های شیطانی خود داشته باشد. بدین جهت عیسی جنبش مذهبی گواهان یهود را مأمور کرده است که راه را برای حکومت نهائی او در جهان به عنوان طلوعه روز رستاخیز هموار سازد. از نظر گواهان یهود با استناد بدین گفته پطروس قدیس در انجیل که برای خدا یک روز معادل هزار سال است خلقت جهان می‌بایست منطقی ۶۰۰۰ سال طول کشیده باشد، هرچند که اخیراً گرایشی بدین نظریه به وجود آمده است که هر روز می‌باید معادل هفت هزار سال به حساب آورده شود. ولی در هر دو مورد، در این مورد توافق نظر وجود دارد که پایان روز استراحت خدا نزدیک است و وی به زودی کار خود را از سر خواهد گرفت و در پیکاری عظیم به نام Harmagedon به طور نهائی بر شیطان پیروز خواهد شد و بعد از آن دوران هزار ساله‌ای فرا خواهد رسید که در آن عیسی مسیح از فراز آسمان‌ها حکومت زمینی خود را اداره خواهد کرد، و در آن زمان مرده‌ها نیز زنده خواهند شد تا از این فرصت برای جبران گناهان خود استفاده کنند، منتها چون رستاخیز این همه جمعیت به صورت یکجا مشکل می‌کند، این رستاخیز به طور تدریجی و در چند مرحله صورت خواهد گرفت. طبق نخستین پیش‌بینی‌ها می‌بایست مرحله اول این کار در سال ۱۹۱۴ انجام شده باشد و چون چنین نشد نتیجه گرفته شد که باید برای این آمادگی تلاش بیشتری در راه نیل به حقیقت انجام گیرد. ولی تردید نیست که این رستاخیز در پایان این هزارساله صورت خواهد گرفت، و آنهائی که وفاداری خود را به یهود، خدای آفریننده کائنات، ثابت کرده باشند بار دیگر در روی همین زمین — که در آن زمان ماهیت بهشت زمینی پیشین خود (باغ عدن) را باز خواهد یافت — خواهند زیست و شیطان بزرگ و زاده‌های او که اندکی پیش از روز رستاخیز آزاد شده اند به دست این بهشتیان نابود خواهند شد. با توجه به این که این فرمان‌های ده‌گانه موسی در تورات آمده است که «کسی را نخواهی کشت» گواهان یهود از خدمت سربازی سرباز می‌زنند، به ویژه با توجه به این که دولت‌های کنونی جهان همه ساخته شیطان اند. از ادای احترام به پرچم کشور خود نیز خودداری می‌کنند زیرا این را نوعی بت‌پرستی می‌شمارند.

مرکز جهانی این فرقه نیرومند مذهبی (که در پایان قرن گذشته به دست Charles Taze Russel امریکائی بنیاد گذاشته شد) در بروکلین نیویورک است ولی در خارج از ایالات متحده، در بیست کشور دیگر امریکا و اروپا و اقیانوسیه و آسیا و آفریقا شعبه و پیرو دارد، و دو نشریه ارگان آن یکی با بیش از ده میلیون نسخه تیراژ به یکصد زبان و دیگری با نه میلیون نسخه تیراژ به ۵۴ زبان منتشر می‌شوند.

F. Helling تأثیرات آشکاری از اسطوره‌های مصر باستان را در افسانه آفرینش تورات یافته است که از آن جمله می‌توان از آسمان و آب‌های زمین، آفرینش حیوانات از خاک و آفرینش پرندگان و ماهیان از آب، و دمیدن دم زندگی در بینی انسان توسط خدایان نام برد.

اسطوره بهشت زمینی (باغ عدن) که در تورات آمده: «و خداوند باغی در عدن به طرف مشرق به وجود آورد و همه درختان خوش‌نما و خوش‌خوراک را در آن زمین رویانید و نه‌ری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا به چهار شعبه تقسیم شد» (سفر پیدایش، باب دوم، ۸-۱۰) به نوبه خود از اساطیر بابلی گرفته شده که در آنها از آن باغ به صورت **Edinu** در زبان بابلی و آشوری و **Edin** در زبان سومری یاد شده است. تصویر ظریفی از این باغ و نه‌ر چهارشاخه آن را در نقوش دیواری کاخ سلطنتی بابل متعلق به قرن هیجدهم پیش از میلاد که در اواسط قرن حاضر توسط هیئت باستان‌شناسی فرانسه در کاوش‌های باستانی ماری کشف شد، در موزه لوور پاریس می‌توان یافت.^۱

اسطوره خلق آدم به صورت خدا که درباره آن در تورات آمده است: «و خداوند گفت آدم را به صورت خودمان و موافق خودمان بسازیم، پس خدا آدم را به صورت خود آفرید و او را به صورت خدا آفرید» (سفر آفرینش، باب اول، ۲۶) اقتباس دیگری از اساطیر بابلی و سومری است که در آنها خدایان و آدمیان به یک صورت نوده شده‌اند. اعتقاد به آفرینش یک زوج نخستین نیز عقیده‌ای است که تقریباً در همه مذاهب باستانی عمومیت دارد. در اساطیر سومری این زوج دوموسی و اینانا، در اساطیر اکدی و بابلی مردوخ و سرپینت، در اساطیر مصری اوزیس و ازی‌ریس، در اساطیر هندی برهما و شاکتیس، و در معتقدات اوستائی مشیا و

۱- از این بهشت زمینی در قرآن نیز به همین صورت و با همین اسم نام برده شده است (بقره، ۳۵، اعراف، ۱۹-۲۷، طه، ۱۱۷-۱۲۶). همچنین از رودخانه‌های چهارگانه آب و شیر و شراب طهور و غسل که در بهشت از آنها یاد شده است (محمد، ۱۵).

مشیانگ نام دارند، که داستان اخیر تقریباً همان است که به طور کامل در تورات منعکس شده است.

داستان آدم و حوای تورات (که بعداً به همان صورت در قرآن نیز آمده است) اکنون نه تنها از جانب بیشتر پژوهشگران تاریخ مذاهب افسانه‌ای بیش تلقی نمی‌شود، بلکه حتی دائرالمعارف معتبر کاتولیکی Theo نیز اعتراف می‌کند که این داستان تنها یک افسانه اساطیری است، منتها اضافه می‌کند که از نوع «پرمحتوای» این افسانه‌ها است و باید بین آن و داستان‌هایی از قبیل ترانه رلانند یا گربه چکمه‌پوش تفاوت گذاشت، زیرا که هرچند واقعیت ندارد ولی مفهوم معنوی عمیق دارد. در حال حاضر آنچه صدها میلیون دانش‌آموز و دانشجوی یهودی و مسیحی و مسلمان در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های خود در زمینه همین آفرینش شش روزه می‌آموزند این است که از پیدایش کائنات تا به امروز در حدود ۱۶ میلیارد سال، از پیدایش منظومه شمسی ما در حدود ۶ میلیارد سال و از پیدایش زندگی در روی زمین در حدود ۳ میلیارد سال می‌گذرد، و به همراه آن می‌آموزند که کهکشان (Galaxy) ما که منظومه شمسی و زمین بدان تعلق دارد تنها یکی از ۵۰ میلیارد کهکشان جهان آفرینش است، و این کهکشان خودش به تنهایی ۲۰۰ میلیارد خورشید دارد که خورشید ما فقط یکی از آنها و آن هم نه از بزرگ‌ترین آنهاست، و وسعت همین کهکشان ما در حدی است که اگر فاصله زمین از خورشید تنها یک میلی‌متر فرض شود، قطر این کهکشان به ۶۳۰۰ کیلومتر بالغ می‌شود. و باز هم می‌آموزند که شمار کلی خورشیدهای کهکشان‌ها یک‌هزار میلیارد میلیارد (رقم ۱ با ۲۱ صفر به دنبال آن) است، و حدود گسترش این کائنات تا آنجا که محاسبه آن با وسائل و ضوابط علمی کنونی امکان دارد پانزده تا بیست میلیارد سال نوری است، یعنی

سالی که هر ثانیه آن مفهوم سیصد هزار کیلومتر و هر ساعت آن مفهوم یک میلیارد کیلومتر را دارد.^۱

در روی زمین خود ما نیز، از پیدایش ماهیان در حدود ۴۵۰ میلیون سال، از پیدایش خزندگان در حدود ۱۸۰ میلیون سال، از پیدایش پستانداران در حدود ۱۶۰ میلیون سال، از پیدایش میمون‌های آدم‌نما بین سه تا چهار و نیم میلیون سال، از پیدایش نخستین انسان‌ها یک و نیم تا ۳ میلیون سال و از پیدایش انسان کنونی تقریباً ۷۰۰ هزار سال می‌گذرد. تا کنون در حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین زندگی کرده اند که تا امروزه فقط ده تا پانزده میلیون از آنها باقی مانده اند و از این رقم بیش از یک میلیون آن را حشرات تشکیل می‌دهند. به موازات آن در حدود ۴۵۰ هزار نوع گیاه وجود دارند که اندکی بیش از نیم آنها درختان و گیاهان گل‌دار و میوه‌دار هستند.

قرن‌های پیاپی مومنان مذاهب توحیدی بر مبنای متون مقدس بر این عقیده بودند که همه این اختران تنها به خاطر روشن کردن روزها و شب‌های آدمیان در آسمان جا داده شده اند: «و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا به زمین روشنائی دهند، و چنین شد، و خدا ستارگان را در فلک آسمان گذاشت تا زمین را روشن کنند» (تورات، سفر آفرینش، باب اول، ۱۵ و ۱۶)، «و چراغ‌های ستارگان را برای راهنمایی آدمیان در تاریکی‌های بیابان و دریا بر افروختیم» (قرآن، سوره انعام، ۹۷، یونس، ۵، انبیاء، ۳۳، فصلت، ۳۷، ملک، ۵). «و خداوند آدم را به صورت خود آفرید و بدو گفت که بارور شود و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و

۱- این ارقام از تازه‌ترین اطلاعاتی نقل شده که توسط تلسکوپ فضایی Hubble به مرکز علمی Nasa در ایالات متحده آمریکا مخابره شده است. این تلسکوپ که ۱۳ متر طول و ۳، ۴ متر قطر و ۱۱ تن وزن دارد و در سال ۱۹۹۰ توسط فضایی Discovery در مدار زمین قرار داده شده در ۶۱۰ کیلومتری زمین در گردش است و عکس‌های ارسالی آن توسط انستیتوی علمی ویژه‌ای به طور منظم مورد بررسی قرار می‌گیرد. تلسکوپ «هابل» به طور شگفت‌آوری در روز ۱۶ اکتبر ۱۹۹۴ تصویری از انفجاری آسمانی در کهکشانی واقع در ۵۰۰ میلیون سال نوری از زمین ما دریافت داشت که طبق محاسبات کارشناسان Nasa ذرات ناشی از آن با سرعت ۳۲۰/۰۰۰ کیلومتر در ساعت پراکنده شده اند تا تولد چند میلیارد خورشید تازه را به دنبال بیاورند.

همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند حکومت کند، و همه گیاهان تخم‌داری که بر روی تمام زمین است و همه درخت‌های میوه‌دار برای او خوراک باشد زیرا که برای او ساخته شده است» (تورات سفر پیدایش، باب اول، ۲۷-۳۱)، «... و همه موجودات زمین را برای بهره شما آدمیان خلق کردیم» (بقره، ۲۹)، و اسب و قاطر و الاغ را آفریدیم تا بر آنها سوار شوید، و چهارپایان را آفریدیم تا از مو و پشم‌شان بهره ببرید و گوشت‌شان را بخورید» (نحل، ۷ و ۸)، «برای شما نخلستان‌ها و تاکستان‌ها را آفریدیم تا میوه‌های فراوان از آنها بخورید» (مومنون، ۱۸) و مقرر کردیم که یک جا باغ انگور باشد و جایی مزرعه غلات (رعد، ۳)». ولی علی‌رغم همه این تأکیدها که خورشید و ماه و ستارگان و حیوانات و نباتات همه به خاطر نوع انسان، مخلوق سوگلی خدا، آفریده شده‌اند، امروز دستاوردهای جهان دانش مشخص کرده‌اند که تمام این خورشیدها میلیاردها سال و این حیوانات و نباتات میلیون‌ها سال پیش از پیدایش این مخلوق سوگلی وجود داشته‌اند، و حیوان دوبا نه اولین بلکه دیرخاسته‌ترین همه آنها است. بررسی جالبی که بیست سال پیش از این توسط Carl Sagan استاد سرشناس علوم فضائی دانشگاه کرنل امریکا انتشار یافت، حاکی از این بود که اگر عمر کائنات را یک سال فرض کنیم، اولین انسان‌ها در ساعت ۲۲ و سی دقیقه روز آخر ماه دوازدهم پیدا شده‌اند،

.....
و اولین تمدن‌ها در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۲۰ ثانیه، و آئین‌های سه‌گانه یهودی و مسیحی و اسلام به ترتیب در ساعت‌های ۲۳ و ۵۹ دقیقه و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ ثانیه، و در حال حاضر ما در ثانیه پنجاه و نهم از ساعت بیست و چهار و آخر روز از ماه دوازدهم به سر می‌بریم.

واقعیت‌های ژئوفیزیکی مربوط به پیدایش کائنات حتی در قرون گذشته نیز چنان

آشکار بود که برای قشری‌ترین پیروان مکتب تورات و انجیل دفاع از اسطوره خلقت شش روزه آسمان و زمین و کلیه موجودات آن امکان‌پذیر نبود، به ناچار این راه حل مغلظه‌آمیز ارائه شد که روزهای بیبلیک (توراتی) را روزهای معمولی نمی‌باید تلقی کرد، بلکه هر کدام از آنها را معادل چند صد هزار سال می‌باید به حساب آورد. ولی گذشته از این که خود کلیسا این تفسیر را رسماً رد کرد، چنین برداشتی مستلزم آن بود که فی‌المثل طوفان نوح نیز به جای چهل روز چندین هزار سال ادامه یافته باشد و موسی به جای ۱۲۰ سال چند ده میلیون عمر کرده باشد. به همین ترتیب، برای پیروان مکتب قرآن نیز با همه تقدسی که این کتاب برای صدها میلیون پیروان آن داشته است و دارد، دفاع از برداشت‌هایی چون این که: «زمین را به شکل بستری مسطح آفریدیم» (نبا، ۶) و «خورشید در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند» (کهف، ۸۶)، و «آسمان را نگاه می‌داریم که روی زمین نیفتد، مگر وقتی که خود ما چنین اراده کرده باشیم» (حج، ۶۵) و «کوه‌ها را مانند میخ در زمین فرو کردیم که ستون‌های آسمان باشند» (نبا، ۷)، و «پروردگار دو مشرق و دو مغرب» (الرحمن، ف ۱۷) و «پروردگار مشرق‌ها» (صافات، ۵) پذیرفتنی نیست. آنچه در قرآن درباره گردش ماه و تغییر شکل آن از هلال به بدر و از بدر به هلال آمده، نظیر آنچه در مورد سبقت روز بر شب و دوری خورشید از ماه آمده به همین اندازه ناپذیرفتنی است: «... و نه خورشید را اجازه دادیم که به ماه برسد، و نه شب را که بر روز سبقت گیرد» (یس، ۴۰)، و سیر ماه را در منازل معین قرار دادیم تا بدین وسیله شما حساب ماه‌ها و روزها را نگاه دارید» (یس، ۵) و اگر پرسند که سبب هلال و بدر و ماه چیست، بدانان پاسخ ده که منظور از آن تعیین اوقات حج و معاملات مردم است»

(بقره، ۱۸۹).^۱ بررسی‌های هجده ساله در روی ۳۸۱ کیلوگرم سنگ‌هائی که در سال ۱۹۶۹ توسط سرنشینان فضاپیماى آپولو از کره ماه به زمین آورده شدند روشن کرده است که از عمر کره ماه در حدود چهار و نیم میلیارد سال می‌گذرد، و یک بار دیگر می‌توان پرسید که چگونه چهار هزار و پانصد میلیون سال پیش کره ماه با این هدف به گردش در آمده است که آدمیان در چند میلیارد سال بعد از آن حساب سال‌ها و روزهای خود را بر اساس هلال و بدر آن نگاه دارند؟ و چگونه است که تغییر شکل ماه از هلال به بدر تابع گردش این کره به دور زمین و خورشید نیست، بلکه برای تعیین اوقات حج و معاملات مردم است؟

در قرآن آمده است که: «عدد ماه‌های سال را دوازده قرار دادیم که چهار ماه از آنها ماه‌های حرام است، و از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدیم چنین بوده است، زیرا این امری است که در لوح محفوظ ما ثبت شده است» (توبه، ۳۶)، ولی این تقسیم سال به دوازده ماه قمری مدت‌ها پیش برای نخستین بار در بابل عمل شده بود،^۲ منتها در آنجا این امر به مردوخ خدای بزرگ بابل نسبت داده می‌شد.

این تصریح دیگر که حرام بودن چهار ماه از دوازده ماه سال، یعنی ضرورت اجتناب از هر گونه جنگ و قتال در این چهار ماه قانونی است که از هنگام خلق آسمان و زمین برقرار بوده و در لوح محفوظ ثبت شده است این پرسش را برای پژوهشگران مطرح کرده است که در این صورت چرا در هیچ یک از دو مذهب توحیدی پیش از اسلام این موضوع توسط خداوند به پیروان این مذاهب اعلام نشده بوده است، و تنها کسانی که تا پیش از ظهور اسلام

۱- این دو آیه احتمالاً از دو اثر مذهبی یهود تلمود اورشلیم و میدراش اقتباس شده اند که به روایت آنها هدف از تغییر شکل ماه مشخص شدن روزهای جشن‌ها و فرائض دینی است. در کتاب Judaism and the Koran نوشته J. Katsh این فرضیه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- در بابل سال به ۱۲ ماه و ۳۶۰ روز تقسیم می‌شد و آغاز آن آغاز بهار بود، ولی این ۱۲ ماه بر اساس قمری و نه خورشیدی تعیین می‌شد، و به همین جهت هر سال — چنان که در ایران نیز معمول است — وقت آغاز سال نو توسط اخترشناسان تعیین و اعلام می‌شد.

از آن باخبر بوده اند اعراب عصر جاهلیت بودند که عموماً بت پرست بودند و به خداوند و به لوح محفوظ اعتقاد نداشتند؟

و در آنجا که به آفرینش آدم از خاک و دمیدن زندگی در بینی او و بیرون آمدن حوا از دنده او مربوط می شود، از پیش از یکصد سال پیش که تئوری تکامل داروین بر اساس شواهد و مدارک انکارناپذیر پا به جهان زیست شناسی نهاده علی رغم صف آرائی های پر سر و صدای کنیسه ها و کلیساها و مسجد و جنجال های خشم آگین مخالفانی که حاضر به فرود آمدن از صدرنشینی هزاران ساله آدمی به عنوان گل سر سبد جهان آفرینش نیستند جای استوار خویش را در دنیای دانش و در برنامه های آموزشی میلیون ها دبیرستان و دانشگاه سراسر جهان باز کرده است، و از وقتی که هزاران فسیل اجداد دوپای ما از بیش از یک میلیون سال پیش تا به دوران حاضر در آزمایشگاه ها و موزه های جهان جای گرفته اند و سیر تکامل فیزیکی و فکری نوع بشر را به صورتی آشکار به ارائه گذاشته اند، دیگر برای آدم و حوا آشنای ما جز در تورات و در قصه های مادر بزرگ ها جایی نمانده است. به قول یک صاحب نظر معاصر اشکال اساسی در این است که نویسندگان تورات منابعی جز متون اساطیری تمدن های ماقبل خود یا همزمان با خود در اختیار نداشته اند، و اگر این اسطوره آفرینش امروز نوشته می شد، به احتمال زیاد صحبت از کهکشان ها و از Big-Bang می شد و حوا به جای این که از دنده آدم بیرون آید از درون صفحات «اصل انواع» چارلز داروین بیرون می آمد.

جن

قرآن از وجود موجودات ناپیدای دیگری به نام جن نیز سخن می‌گوید که شبیه آدمیان آفریده شده اند، ولی به خلاف خود آنها که آدم‌ها را می‌بینند، آدم‌ها به دیدن آنها، جز در موارد خاص، قادر نیستند. در قرآن اهمیت خاصی به «اجنه» داده شده، به طوری که ۴۸ آیه به آنان اختصاص یافته است، ولی در دو کتاب توحیدی دیگر، تورات و انجیل، سخنی از جن به میان نیامده است.

اعتقاد به جن، اعتقادی است که از اسطوره های بابلی به معتقدات اعراب عصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته است. در اساطیر بابلی اوتوکوها (اجنه) موجوداتی ناپیدا بودند که از آتش آفریده شده بودند و به دو گروه خوب و بد تقسیم می‌شدند که هر دوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان داشتند. اجنه خوب اختصاصاً «شدو» نامیده می‌شدند حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی و در عین حال خطرات ناشناخته دیگری بودند که آدمیان بر آنها آگاه نبودند ولی جنیان از این خطرات خبر داشتند. این اجنه در سفر و در حضر و حتی در کوچه و بازار آدمیان را بی آن که دیده شوند، همراهی می‌کردند و در هنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ می‌داشتند. در مقابل، اجنه بد که «ادیمو» خوانده می‌شدند پیوسته در پی آزار آدمیان بودند و برای آنها انواع و اقسام دشواری‌ها و دردها را فراهم می‌کردند، حتی یک دسته افراطی آنها به نام «آرالو» از دنیای ظلمت برای انسان‌ها بیماری‌های گوناگون همراه می‌آوردند یا آنان را به جنایت تشویق می‌کردند و گله‌هایشان را از میان می‌بردند و خانواده‌ها را به جدائی می‌کشاندند. این گروه از

اجنه شرور بر خلاف سایر جنیان ازدواج نمی‌کردند و فرزندان‌ی به بار نمی‌آوردند. انواع هفت‌گانه‌ای از آنها که در کوهستان مغرب زاده شده بودند عادتاً در ویرانه‌ها یا در زیر زمین می‌زیستند و آدمیان می‌توانستند آنها را از پاهای سم‌دارشان بشناسند و برای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. در عوض جن‌های خوب نه تنها میان خودشان ازدواج می‌کردند، بلکه می‌توانستند با آدمیان نیز در آمیزند. در قرآن این عقیده بابلی و عربی دوران جاهلیت، که مشابه آن را به اشکال مختلف در افسانه‌های اساطیری یونانی، ژرمنی و اسلاو و فنیقی و آشوری نیز می‌توان یافت، به صورت یک واقعیت آسمانی ارائه شده است: «اجنه را پیش از آدمیان آفریدیم تا ما را پرستش کنند» (ذاریات، ۵۶)، و آنها را از آتش سوزان خلق کردیم (الرحمن، ۱۵ - حجر، ۲۷). کسانی بین اجنه و خداوند نسبت خویشاوندی قائل شدند (ذاریات، ۵۷) و کسانی نیز اجنه را شرکای خدا دانستند (انعام، ۱۰۰)، و البته این هر دو دسته دروغ می‌گویند (صافات، ۱۵۸). چون محمد برای دعوت به خدا قیام کرد طایفه جنیان بر او ازدحام آوردند (جن، ۱۹)، گروهی از اجنه آیات قرآن را شنیدند و با تعجب گفتند که این کتاب ما را به راه هدایت می‌برد و لاجرم دیگر به خدای واحد شرک نخواهیم ورزید (جن، ۱ و ۲). اینها اسلام آوردند و البته اگر در راه راست پایدار بمانند خداوند به آنها آب گوارا نصیب خواهد کرد (جن، ۱۶). اما بعضی دیگر از آنها کافر ماندند و هیزم‌کش جهنم شدند (جن، ۱۴ و ۱۵) و ما آنها را به عذابی بسیار الیم معذب می‌سازیم (جن، ۱۷) و به آنان می‌گوئیم شما نیز جزو آن گروهی از اجنه و آدمیان شوید که پیش از شما به آتش دوزخ داخل شدند (اعراف، ۳۸). در روز محشر به اجنه خطاب شود که ای گروه جنیان، شما از حیث تعداد بر آدمیان فزونی گرفتید، ولی آیا ما برای شما رسولانی از جنس خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر

شما بخوانند و شما را از چنین روزی بترسانند؟ (انعام، ۱۳۰)».

به روایت قرآن، در دوران پیش از نزول این کتاب گروهی از اجنه کوشیده بودند خود را به آسمان برسانند تا در آنجا استراق سمع کنند و از اسرار عالم بال آگاه شوند، ولی این اجنیان پس از نزول قرآن دریافتند که آسمان شدیداً تحت مراقبت است و اجنه‌ای که قصد رخنه بدان را داشته باشند هدف تیر شهاب ملائک پاسدار قرار می‌گیرند (جن، ۸ و ۹۹). همچنین به حکایت قرآن، بخشی از سپاهیان سلیمان از اجنه بودند و فرماندهانی از گروه خودشان داشتند (نمل، ۱۷).

ادبیات اسلامی و احادیث و معتقدات عامه جهان مسلمان، با استناد به آیات قرآنی پیوسته نقش مهمی برای جنیان در زندگی روزمره مسلمانان قائل شده اند. طبق روایتی که طبری در «تفسیر کبیر» خود نقل کرده، در هنگام بازگشت محمد از طائف به مکه، گروهی هفت نفری از اجنه در نخلستان «نخله» او را در حال خواندن قرآن دیدند و به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که همان وقت خود را به وی نشان دادند و از او اجازه خواستند که بدین اسلام در آیند. محمد پس از مسلمان شدن آنان مأمورشان کرد که جنیان دیگر را نیز به اسلام دعوت کنند. اجنه به تعهد خود وفا کردند و بعدها در مدینه به دیدار او رفتند و خبر دادند که همه قبیله آنها اسلام آورده اند، و طبق درخواست آنان، اندکی بعد افراد قبیله در محلی در بیابان نزدیک مدینه گرد آمدند تا پیامبر برای آنها آیاتی از قرآن را قرائت کند. این محل از آن به بعد وادی الاجنه نام گرفته است (طبری: تفسیر کبیر، جلد دوم، فصل هفتاد و پنجم).

مولفین اسلامی به کرات از ازدواج اجنه با زنان مسلمان روایت کرده و کسانی از افراد

سرشناس را زاده مشترک اجنه و آدمیان دانسته اند. ابن خلکان به تفصیل از کسی یاد می‌کند که برادر شیری یکی از اجنه بوده است (وفیات الاعیان، جلد سوم، ص ۷۶)، ذهبی هوشمندی فراوان چندین دانشمند را — که نام می‌برد — ناشی از این می‌داند که یکی از اجدادشان جن بوده است (تذکره الحفاظ، جلد دوم، ص ۱۴۹). دمیری بحث مفصلی در این دارد که آیا می‌باید اجنه‌ای را که در نماز جمعه شرکت می‌کنند در آمار نمازگزاران منظور داشت یا باید آن را مجزا کرد؟ (کتاب الحیوان، جلد اول، ص ۲۶۵) و محمد باقر مجلسی از امام جعفر صادق روایت می‌کند که طایفه کرد جنیانی هستند که خداوند آنان را به صورت آدمیان در آورده است (حلیه المتقین، فصل چهاردهم).

محدث معروف قرن هشتم هجری، ابن عبد اله الشبلی در کتاب «فی احکام الجن» در ۱۱۲ فصل چند هزار حدیث در ارتباط با اجنه گردآوری کرده است که از جمله آنها حدیث‌های مربوط به سگ‌هایی است که در اصل جن هستند، و کسانی که با دست چپ کار می‌کنند یا می‌نویسند و اجنه در آنها رخنه کرده اند، و جن‌هایی که به طور نامشروع با زنان مقاربت می‌کنند، و جن‌هایی که زنان را از شوهران‌شان می‌ربایند، و اجنه‌ای که وقوع جنگ بدر را به پیغمبر خبر دادند، و جن‌های فقیه که فتوا صادر می‌کنند، و احادیث مربوط بدین که آیا پیش از اسلام جنی به پیغمبری طایفه اجنه مبعوث شده بود؟

در میان فقهای مسلمان غالباً این پرسش مورد بحث قرار گرفته است که اگر اجنه از آتش آفریده شده اند که ماهیت مادی دارد چه طور خودشان دارای جسم نیستند و چگونه می‌توانند در آتش دوزخ بسوزند؟ علامه مطهری کوشیده است تا پاسخ قابل قبولی برای این پرسش بیابد: «اما درباره این که جن چون از آتش آفریده شده که جسم است چرا خودش

جسم نیست، امروزه علماً رسیده اند به این که ما فقط یک نوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر در کراتی آتشین وجود داشته باشند.»

ناسخ‌ها و منسوخ‌ها

نه تنها برداشت‌های ایدئولوژیک، فکری، اخلاقی و عاطفی سه کتاب مقدس «توحیدی» به کلی با یکدیگر اختلاف دارند و گاهی اصولاً متناقض با همدیگرند، بلکه محتویات خاص آنها نیز آکنده از ضد و نقیض‌ها و ناسخ و منسوخ‌ها و در بسیاری از موارد اشتباهات آشکاری هستند که یک پژوهشگر سرشناس تاریخ مذاهب، رقم کلی آنها را در ارتباط با دو کتاب عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل) در حدود هشتاد هزار برآورد کرده است، و می‌پرسد که با چنین ناهماهنگی فراگیری چگونه باز هم می‌توان به اصالت این نوشته‌ها اعتماد داشت؟

در طول بیش از دو قرن اخیر، این تناقض‌ها در صدها کتاب و هزاران مقاله تحقیقی در جهان غرب، یعنی در جهان خود کتاب مقدس مورد بررسی همه‌جانبه‌ای قرار گرفته است که با توجه به محدودیت صفحات کتاب حاضر من طبعاً بازگوئی همه آنها را ندارم، بدین جهت تنها به نقل نمونه‌هایی چند از آنها اکتفا می‌کنم. در این راستا تأکید خاص بر کتاب جالب «ارزیابی کتاب مقدس» ولتر نهاده ام، که در آن بیش از هشتصد ایراد دقیق — تقریباً همیشه همراه با طنز خاصی که در همه نوشته‌های ولتر می‌توان یافت — به یکایک کتاب‌های تورات وارد آمده است، و شاید تذکر این واقعیت بی‌مورد نباشد که میان انتشار چنین کتابی (در سال ۱۷۷۲) با تألیف «کتاب مستطاب بحارالانوار» ملا باقر مجلسی در ایران تنها نیم قرن

فاصله بوده است. تورات، آنچنان که صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون خوانده اند، چنین آغاز می‌شود که: «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. . . . و خدا گفت روشنائی بشود و روشنائی شد، و خدا روشنائی را دید که نیکو است، و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت. . . . و شام بود و صبح بود روزی اول» ولی تنها در شرح کارهای خداوند در روز چهارم آفرینش گفته می‌شود که: «و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا به زمین روشنائی دهند و روز را از شب جدا کنند، و خدا دو نیر بزرگ ساخت، که اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را، و همه آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند، و خدا دید که نیکوست، و شام بود و صبح بود، روز چهارم». بدین ترتیب در سه روز اول آفرینش شام شده است و صبح شده است بی آن که هنوز خورشیدی و ماهی و ستارگانی آفریده شده باشند، و بی آن که هنوز به تصریح خود تورات روز و شبی که تنها در روز چهارم از هم جدا شده اند وجود داشته باشند، و طبعاً نورخورشید نیز سه روز تمام تابیده است پیش از آن که خداوند در روز چهارم به فکر آفرینش خورشید بیفتد.

« . . . و خداوند خوابی سنگین بر آدم مستولی کرد و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در گوشت در جایش پر کرد و آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را به نزد آدم آورد». ولتر احتمال می‌دهد که از اول آدم با یک دنده اضافی ساخته شده بود، زیرا فرزندان او همچنان در هر دو طرف بدن دنده‌هایی مساوی دارند، ولی هم او متذکر می‌شود که سن اوگوستن قدیس معروف در رساله الهیات خود به نام *De Genesis* در این باره توضیح داده است که این موضوع فقط به علم الهی مربوط است و بر ما نیست که در مورد آن

کنجکاوی کنیم.^۱

«... و زن (حوا) به مار گفت از میوه درختان باغ می خوریم لیکن از میوه درختی که در وسط باغ (بهشت) است نمی خوریم، زیرا خدا گفت از آن مخورید وگرنه می میرید.» ولی در خود تورات (سفر پیدایش، باب پنجم، ۲) آمده است که آدم پس از رانده شدن از بهشت نه تنها نمرد، بلکه ۹۳۰ سال دیگر نیز زندگی کرد.

این تضاد توراتی از آغاز مسیحیت مورد ناراحتی علمای الهیات بوده است، ولی قدیس معروق اوگوستینوس (سن اوگوستن) آن را در قرن پنجم میلادی بدین صورت حل کرده که ظاهراً این تصمیمی بود که خداوند قبلاً گرفته بود و چون آدم همان وقت توبه کرد، خدا نیز از تصمیم خود عدول کرد.

«... و مار به زن گفت: هر آینه با خوردن این میوه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان تان باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد. پس زن از میوه درخت گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد.»

ولتر می پرسد: شاید حرف زدن مار در کتاب مقدس اشکالی نداشته باشد، زیرا در جای دیگر همین کتاب مقدس ماده الاغی نیز به زبان عبری حرف می زند و ماهی یونس روزی دو بار از رود فرات بیرون می آید تا مردم را به خداپرستی موعظه کند، ولی مسئله مشکل تر این است که مار (شیطان) که طبعاً نمی توانست به بهشت راه داشته باشد در کجا با آدم و حوا گفتگو کرد؟ و در آن وقت که هنوز زبان مقدس عبری ساخته نشده بود این گفتگو را با چه زبانی انجام داد؟

۱- ارتباط زن و دنده در اسطوره توراتی آفرینش از اینجا آمده است که در زبان سومری این هر دو کلمه تلفظ مشابهی دارند و می توان احتمال داد که نویسندگان تورات این دو مفهوم را جای یکدیگر گذاشته باشند.

« . . . و خداوند به مار فرمود چون که آدم را اغوا کردی از جمیع حیوانات صحرا ملعون تر خواهی بود و بعد از این بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.» در ارزیابی این موضوع نیز ولتر می‌پرسد که آیا مار پیش از ملعون شدن روی چهار پا راه می‌رفته است؟ و اگر خداوند ظاهر شده است که وی در تمام ایام عمرش خاک بخورد، چرا هیچ ماری تا به امروز خاک نخورده است؟

« . . . و خداوند گفت: اینک که آدم از درخت معرفت نیک و بد خورده همانا مثل ما شده و عارف نیک و بد گردیده است، و اینک مبادا که دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده بماند. پس خداوند خدا او را از بهشت بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند، و شمشیر آتش‌باری را که به هر سو گردش می‌کرد مأمور ساخت تا درخت زندگی را محافظت کند.» توضیحی که ولتر در مورد این چند بند می‌دهد مفهوم فلسفی جالبی دارد: «اگر خداوند در کتاب مقدس خود واقعاً چنین گفته باشد، مفهوم آن این است که معرفت نیک و بد از جانب نوع انسان یک توطئه شیطانی است که علی‌رغم خواست خداوند و درست در جهت مخالف آن انجام می‌گیرد، و آن انسانی که مورد قبول خداوند است که اصولاً قوه تمیز خوب را از بد نداشته باشد.» در این مورد ولتر گفته یولیانیوس امپراتور میترانی و ضد مسیحی روم را در خطابه مشهور او نقل می‌کند که خدای یهود و مسیحیت درست بالعکس می‌باید از آدم و حوا خواسته باشد از میوه درخت معرفت نیک و بد هر چه بیشتر بخورند تا خدای خودشان را آگاهانه‌تر بپرستند و خوب را از بد بهتر تشخیص دهند.

« . . . و آدم به زن خود حوا در آمد و او آبستن شد و قابیل را زائید، و بار دیگر آبستن

شد و هابیل را زائید، و هابیل به گله‌داری پرداخت و قابیل به زراعت. و بعد به مرور ایام قابیل از محصول زمین خود برای خداوند هدیه آورد و هابیل نیز نوزادان گله خود و پیه آنها را برای خداوند آورد، و خداوند هدیه هابیل را پسندید اما هدیه قابیل را منظور نداشت. پس خشم قابیل افروخته شد و سر خود را به زیر افکند. آن گاه خداوند بدو گفت چرا خصمناک شدی؟ اگر تو هم هدیه‌ای مثل برادرت هابیل می‌آوردی هر آینه مقبول من می‌شد. و واقع شد که چون به صحرا رفتند قابیل بر برادر خود هابیل برخاسته او را بکشت. «ولتر در این باره می‌نویسد: معلوم نیست چرا خدایان در هر دوره و به هر صورت قربانی انسان‌ها یا حیوانات را بر هدایائی که کشتار در آنها نباشد ترجیح می‌دهند؟ ولی حتی در این صورت نیز آیا یهوه نمی‌توانسته است میان دو برادر کینه‌توزی به وجود نیاورد و یکی از آن دو را طوری سرشکسته نکند که به قتل برادرش دست بزند، و تازه بعد از این برادرکشی، خود یهوه از برادر آدم‌کش و نه از برادر کشته شده حمایت کند؟

«... و چون قائن (قابیل) برادرش هابیل را کشت، خداوند خدا مقرر فرمود که هر که قابیل را بکشد هفت چندان از او انتقام گرفته شود، و به قابیل علامتی داد که هر که او را بیابد وی را نکشد. پس قابیل از حضور خداوند بیرون رفت و در شرق باغ عدن ساکن شد، و در آنجا به زوجه خود در آمد و از او پسری به نام خنوخ آورد و شهری بنا کرد و آن را به نام پسر خود خنوخ نام نهاد» (سفر پیدایش، باب چهارم، ۱۵-۱۷). در اشاره به این نوشته تورات، ولتر می‌پرسد: «گذشته از این که خداوند یک قاتل برادرکش را زیر حمایت خاص خود می‌گیرد، آن هم در شرایطی که قبلاً پدر و مادر او و در پی آنها همه نوع بشر را تنها به خاطر خوردن یک میوه ممنوع محکوم به عذاب دائم در روی زمین کرده است، چگونه همین خداوند

نمی دانسته است که پس از قتل هابیل به دست برادرش، دیگر جز سه نفر (آدم، حوا، قابیل) هیچ انسانی در روی زمین نمانده است تا قابیل را بیابد و او را بکشد و خداوند از او بدین گناه هفت بار انتقام بگیرد؟ و روشن هم نشده است که این زوجه‌ای که قابیل گرفت از کجا آمده بود؟ و شهری که ساخت و به نام پسرش نام‌گذاری کرد به دست کدام کسانی ساخته شد؟ و چه مردمی در آن سکونت گزیدند؟»

پیش از فرستادن طوفان نوح، خدا تصمیم می‌گیرد که در آینده «ایام عمر بشر شش مرتبه بیست سال بیشتر نباشد» (سفر پیدایش، باب ششم، ۳)، ولی همین سفر پیدایش (باب یازدهم، ۱۰-۳۲) از ده نسل پیاپی از فرزندان نوح نام می‌برد که هر کدام از آنها به تفاوت از ۱۴۸ سال تا ۶۰۰ سال عمر کرده اند و حتی یکی از آنان هم زودتر از صد و بیست سالگی نمرده است. در جریان همین طوفان، خداوند به نوح دستور می‌دهد که از هر حیوان روی زمین یک جفت نر و ماده در کشتی خود جا دهد (سفر پیدایش، باب ششم، ۱۹)، ولی تقریباً بلافاصله این دستور را فراموش می‌کند و از همین نوح می‌خواهد که هفت جفت از بهائم را به کشتی خود بیاورد (همان جا، باب هفتم، ۳).

هنگامی که خداوند تصمیم می‌گیرد برای آزمایش درجه اخلاص ابراهیم از او بخواهد که پسرش را در راه خدا قربانی کند، طبق نوشته تورات بدو می‌گوید که «اکنون پسر یگانه خودت اسحاق را بردار و به زمین موریاء برو تا در آنجا او را برای من قربانی کنی» (سفر پیدایش، باب بیست و دوم، ۲) و وقتی که خودش مانع قربانی شدن این پسر می‌شود سوگند می‌خورد که: «به ذات اقدس خودم قسم می‌خورم که چون پسر یگانه خودت را از من دریغ نداشتی هر آینه ذریت تو را مانند ستارگان آسمان و ریگ‌های کنار دریا کثیر سازم» (همان

جا، ۱۶). ولی همین تورات در فصول قبل از آن خبر داده است که ابراهیم پیش از آن که اسحاق متولد شود، از کنیز خود هاجر فرزندی به نام اسماعیل داشته است (که در سنت‌های اسلامی نیای قوم عرب و سازنده خانه کعبه است و اسحاق تنها مدتی بعد از آن از مادر صد ساله خود سارا به دنیا آمده است و بدین حساب اسحاق مطلقاً پسر یگانه ابراهیم نبوده است. در معجزات ده‌گانه محیر العقول موسی در مصر، معجزه چهارمین حکایت از این دارد که «تمامی اسبان و الاغان و گوسفندان مصریان به فرمان یهوه به وبائی سخت نابود شدند»، ولی در دهمین معجزه همین موسی، فرعون با همه سواران و اسب‌ها و ازابه‌ها و تمامی لشکریان خود به دنبال یهودیان می‌شتابد و خود او با همه اینها در دریا غرق می‌شود. در سفر خروج تصریح شده است که ششصد هزار مرد یهودی که همراه با زنان و فرزندان خود از مصر بیرون آمده بودند در «ایلیم» چادر زدند که در آن تنها دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و همگی نوشیدند و خوردند و مدت زیادی در آنجا ماندند (باب پانزدهم، ۲۷). در پایان دوره سرگردانی یهودیان در صحرا، موسی بدانان خطاب می‌کند که «اینک یهوه خدایتان شما را چهل سال و یازده ماه در این بیابان رهبری کرده است بی آن که لباس بر تن‌تان مندرس شود یا پاهایتان آماس کند» (سفر تثنیه، باب هشتم، ۲-۴)، ولی به گفته تورات موسی هنگام خروج از مصر هشتاد سال داشته و در وقت مرگ صد و بیست ساله بوده است، و با این حساب در موقع خطاب این مطلب به یهودیان می‌بایست مدتی از مرگش گذشته باشد. از جانب دیگر همین مردان و زنان و کودکان که به قول موسی نه لباس بر تن‌شان مندرس شده و نه پاهایشان آماس کرده بود، در هنگام ورود به ارض کنعان، توسط عزرا پیغمبر معتبر یهود در کتابی که نام خود او را دارد، چنین آمارگیری شده اند: «و شمار یهودیانی که در بازگشت

از مصر به ارض کنعان آمدند ۴۲/۶۳۰ نفر بود، سوای غلامان و کنیزان ایشان که ۷/۳۳۷ نفر بودند، و مغنیان و مغنیات ایشان که ۲۰۰ نفر بودند، و اسبان ایشان که ۷۳۰ رأس بودند، و الاغان ایشان که ۶/۷۲۰ رأس بودند» (کتاب اول عزرا، باب دوم، ۶۴). همین یهودیان اند که طبق آنچه در صحیفه یوشع آمده در بیش از یکصد حمله پیاپی شهرهای مختلف کنعان را متصرف می‌شوند و مردم آنها را قتل‌عام و خود شهرها را ویران می‌کنند، و با همه آن که سایه یهوه بر سرشان گسترده است احتمالاً خود نیز متحمل تلفاتی می‌شوند، و با وجود این در پایان این ماجرا شمار آنان سیصد هزار تن برآورد می‌شود.

در سفر پیدایش گفته می‌شود که یعقوب هنگام سفر به مصر برای دیدار یوسف، به دستور فرعون در نیکوترین محل مصر یعنی در ارض عمسیس (زمین رامسس) سکونت داده شد، در صورتی که در این تاریخی که تورات معین می‌کند هنوز نه رامسس متولد شده بود و نه محلی به نام ارض رامسس در مصر وجود داشت (سفر پیدایش، باب چهل هفتم، ۱۱). در همین سفر پیدایش آمده است که وقتی که سارا زن ابراهیم در ۱۲۷ سالگی درگذشت، ابراهیم خواست زمینی را برای دفن او در حبرون خریداری کند، و مالک زمین او بابت بهای آن ۴۰۰ شکل نقره خواست (سفر پیدایش، باب بیست و سوم، ۱۵)، ولی به طوری که ولتر تذکر می‌دهد نه تنها در آن هنگام سکه‌ای به نام شکل در سرزمین کنعان وجود نداشت، بلکه حتی در زمان موسی نیز هیچ جا اشاره‌ای به وجود سکه طلا یا نقره نشده است، و این افسانه زمین خریداری شده برای دفن سارا نشان آن است که کتاب سفر پیدایش یعنی اصلی‌ترین کتاب تورات بسیار دیرتر از آن که ادعا می‌شود نوشته شده است.

در سفر خروج محل دیدار موسی با یهوه یک جا کوه سینا معین شده است و جای دیگر

کوه حوریب (سفر خروج، باب هفدهم، ۶). در همین کتاب از قول یهوه در گفتگوی او با موسی گفته شده است که من انتقام گناه پدران را تا چهار نسل از فرزندان شان می‌گیرم (سفر خروج، باب بیستم، ۵)، ولی در کتاب یرمیا این انتقام به یک نسل محدود شده است (ارمیا، باب سی و یکم، ۲۹)، و در کتاب حزقیال از زبان همین یهوه آمده است که هر کسی فقط بابت گناه خودش خود جواب خواهد داد (حزقیال، باب هجدهم، ۲-۴، ۱۲-۱۶).

در کتاب یرما، خدا به پیامبرش اطلاع می‌دهد که به زودی فرعون مصر به دست نبوکد نصر پادشاه بابلی مغلوب خواهد شد و خداوند فرعون و کسانش را به دست دشمنان بابلی خود تسلیم خواهد کرد. ولی نه این پادشاه بابل هیچ وقت مصر را تصرف کرد و نه فرعون مصر به دست او اسیر شد. در عوض مدت‌ها بعد مصر مغلوب سپاه پارس شد که پیش از آن خود بابل را نیز تصرف کرده بود (کتاب ارمیا نبی، باب چهل و ششم، ۲۵-۲۸). پیشگویی مشابهی از جانب حزقیال در مورد هوفرا فرعون دیگر مصر و بخت النصر به همین اندازه غلط از کار در آمده است.

در کتاب سموئیل تورات گفته می‌شود که فلسطینیان برای مبارزه با اسرائیل سی هزار اربه جنگی و شش هزار سوار و «به اندازه شن‌های دریا» سرباز گرد آوردند. چنین لشکرآرائی این معنی را می‌دهد که قوم اسرائیل در آن هنگام چنان ظرفیت جنگی فراوانی داشته که این بسیج گسترده را از جانب دشمنان آن ایجاب می‌کرده است. ولی درست در همین کتاب سموئیل از این شکایت می‌شود که یهودیان در زیر تسلط فلسطینیان حق داشتن یک چاقو را هم نداشتند: «و در تمامی زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، زیرا که فلسطینیان می‌گفتند مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند. و جمیع اسرائیلیان نزد

فلسطینیان فرود می‌آمدند تا هر کس بتواند بیل و گاو آهن و تبر و داس خود را تیز کند، و در روز جنگ شمشیر و نیزه در دست تمامی قوم اسرائیل یافت نشد» (کتاب اول سموئیل، باب سیزدهم، ۱۹-۲۱).

گذشته از ضد و نقیض‌های فراوان، فصول مختلف تورات شامل مبالغه‌گوئی‌هایی است که نه تنها ارتباط دادن آنها به خداوند این مفهوم را پیدا می‌کند که این خداوند اصولاً با ارقام و آمار و معادلات جمع و تفریق آشنا نبوده است، بلکه نشان می‌دهد که نویسندگان واقعی کتاب‌های عهد عتیق نیز در افسانه‌پردازی‌های خود از واقعیت‌های مربوط به این آمار و ارقام بیگانه بوده اند:

«... پس زارح حبشی با هزار هزار (یک میلیون) سپاه و سیصد ارابه جنگی بیرون آمد و به مریشه رسید، و آسا (پادشاه یهودا) به مقابله ایشان بیرون رفت و یهوه خدای خود را خواند. آن گاه خداوند حبشیان را به حضور یهودا شکست داد و آسا و آنها را تعاقب نمود، و از حبشیان آن قدر افتادند که از ایشان حتی یک تن زنده نماند، و اسرائیل شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود، و خیمه‌های گاو و گوسفندان را نیز زدند و گوسفندها و شتران فراوان برداشته به اورشلیم مراجعت نمودند» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهاردهم، ۱۰-۱۶).

«... و آجاز بیست ساله بود که پادشاه شد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود به عمل نیاورد، زیرا که در وادی ابن هنوم بخور سوزانید و قربانی‌ها را بر بالای تل‌ها و زیر درخت‌های سبز گذرانید. بدین جهت یهوه خدایش فحق بن رملیا را برانگیخت که در ظرف یک روز ۱۲۰/۰۰۰ نفر از اسرائیل را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند در سرزمین یهودا کشت و

۲۰۰/۰۰۰ نفر دیگر از آنان زنان و پسران و دختران‌شان را به اسیری گرفت» (کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و هشتم، ۸-۱).

« . . . و خداوند گفت که من این شهر (اورشلیم) را به خاطر بنده خودم داود نجات خواهم داد. پس در آن شب فرشته خداوند بیرون آمده ۱۸۵/۰۰۰ نفر از اردوی آشوری را زد، و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشه‌های مرده بودند» (کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم، ۳۴-۳۵). این نوشته تورات مربوط به حمله‌ای است که از جانب آشوریان در زمان پادشاهی سنا خریب (سخاریب تورات) به سرزمین یهودا صورت گرفت و با شکست یهود و غارت اورشلیم پایان یافت. درباره همین جنگی که گفته تورات در آن نزدیک دویست هزار نفر از سپاهیان آشور به دست «فرشته خداوند» در عرض یک شب قتل‌عام شدند، سنگ‌نوشته سناخریب، پادشاه آشور، که در کاوش‌های باستان‌شناسی نینوا به دست آمده است و اکنون در موزه برلین است، چنین حاکی است:

« . . . و آن گاه بر حزقیا پادشاه یهودا که به من سر تسلیم فرود نیاورده بود تاختم. چهل و شش قلعه نظامی او و تعداد بی‌شماری از شهرهای کوچک پیرامون آنها را با منجنیق‌ها و پیاده‌نظام و نردبان‌های حمله محاصره و تصرف کردم، ۲۰۰/۰۰۰ نفر از بزرگ و کوچک و مرد و زن و شمار نامحدودی از اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان و بزها را به اسارت و به غنیمت گرفتم. خود حزقیا را که در درون اورشلیم پایتخت خود موضع گرفته بود چون مرغی در قفس گذاشتم. شهرهایی را که غارت کرده بودم از کشور او جدا کردم و به پادشاهان عسود و عکرون و غزه بخشیدم تا سرزمین او را کوچک‌تر کرده باشم، ولی فرمان دادم که مالیات سالانه آنها به حضور من همچنان توسط یهودا پرداخت شود. هراس از شوکت و جلال

من حزقیا را فرا گرفت و عربها و سربازان گزیده‌ای که وی آنها را برای تقویت اورشلیم پایتخت خود بدان جا آورده بود دست از کار کشیدند. سرانجام او غرامت سنگینی به نزد من فرستاد، به اضافه دختران و زنان و خوانندگان خودش را، و نیز سی تالان طلا و هشتصد تالان نقره و قلع و سنگ‌های تراشیده و صندلی‌های عاج و چرم فیل و عاج و آبنوس و بسیار چیزهای دیگر که همه را به نینوا شهر پادشاهی من فرستاد و سفیران خود را مأمور کرد که این غرامت‌ها را تقدیم من کنند و اطاعت و زیردستی او را به من اعلام دارند».

در خود تورات نیز، در همان کتاب دوم پادشاهان، چنان که گوئی داستان قتل‌عام آشوریان توسط فرشته فراموش شده، در فصل دیگری در زمینه همین جنگ معجزه‌آسا آمده است:

«... و در سال چهاردهم سلطنت حزقیا، سخاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده آنها را تسخیر نمود و حزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من مقرر داری ادا خواهم کرد. پس پادشاه آشور سیصد تالان نقره و سی تالان طلا بر حزقیا پادشاه یهودا گذاشت (کتاب دوم پادشاهان، باب هجدهم، ۱۳ و ۱۴).

درباره قدرت جنگی همین سربازان شکست‌خورده، در جای دیگر تورات آمده است که:

«... و خداوند یهود فرمود: از این قوم‌ها (اقوام غیر یهودی) نگرانی نداشته باشید، زیرا که پنج از شما (بنی اسرائیل) صد از آنها را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و همه آنها پیش روی شما با شمشیر خواهند افتاد» (سفر لاویان، باب بیست و ششم،

۱.(۸)

در اشاره به این تضادها، لرد بولینگبروک محقق انگلیسی می‌نویسد: «Gulliver ما هم از نوع افسانه‌ها دارد، اما این نوع ناشی‌گری را در بیابان آنها ندارد».

مبالغه‌های فراوان دیگری از همین نوع را در کتاب‌های مهم تفسیر و حدیث یهودی می‌توان یافت، که بسیاری از کتاب‌های حدیث اسلامی و به ویژه جهان تشیع ظاهر از آنها الهام گرفته اند:

در تلمود (برخوت ۳۲ ب) آمده است که قوم اسرائیل از خدا پرسید که مگر او را ترک کرده و از یاد برده است؟ و خدا به صهیون جواب داد:

فرزند من در آسمان بروج دوازده‌گانه را آفریدم، برای هر برج سی لشکر ساختم. . . . و برای هر لشکر سیصد و شصت و پنج هزار کرور ستاره از آسمان آویختم به تعداد سیصد و شصت و پنج روز سال، و همه اینها را تنها به خاطر تو آفریدم. آیا روا است که بگوئی که تو را ترک گفته ام یا فراموشات کرده ام؟ به فرض آن هم که خواسته باشم، چگونه می‌توانم قوچ‌ها بره‌های نوزاده‌ای را که تو از صحرا برایم قربانی آورده ای نادیده بگیرم؟

روایت مذهبی دیگری حکایت دارند که حتی اگر خدا هم در این راه کوتاهی کند، خورشید و ماه قصور وی را بدو یادآور می‌شوند. در این باره در «نداریم» (۳۹ ب) آمده است: «مفهوم این جمله کتاب مقدس که خورشید و ماه در برابر عرش خدا می‌ایستند و به راه خود نمی‌روند چیست؟ این است که این دو از فلک خود به عرش خدا بالا رفتند و به او گفتند: ای

۱- در کشف الاسرار آیت اله خمینی نیز، احتمالاً با الهام از حزقیال نبی یا یوشع بن نون، می‌توان خواند: «از سرداران اسلام یاد بگیرید که یکی از آنان گفت ۳۰ نفر همراه من بیایند تا ۶۰/۰۰۰ نفر طلیعه لشکر روم را رد کنیم، چک و چونه کردند که آقا نمی‌شود قبول کرد که ۶۰ نفر باشند. شصت نفر آدم رفتند و شصت هزار رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند».

سرور جهان، اگر تو حق موسی پسر عمرام (عمران) را به جا آوری ما نیز به نورپراکنی خود ادامه خواهیم داد، وگرنه دیگر نخواهیم درخشید. و خدا به آنها تیر شهابی پرتاب کرد و گفت هر روز ستارهپرستان فراوانی در برابر شما تعظیم می‌کنند و شما باز هم می‌درخشید و فکر آبروی مرا نمی‌کنید، و حالا فقط به خاطر یک بنده من این همه قیل و قال راه انداخته اید؟»

در سهندرین ۳۸ آمده است که خداوند آدم را از آن جهت در شب شنبه خلق کرد که بتواند در طعام جشن شیت (شنبه) که هر هفته خود خداوند ترتیب می‌دهد شرکت کند. و در سهندرین ۱۰۸ در توجیه این که چرا حیوانات بی‌گناه روی زمین همراه آدمیان گناهکار روی زمین همراه آدمیان گناهکار در طوفان نوح ناپدید شدند نوشته شده است که خدا چون پدری که برای پسرش حمله عروسی ساخته باشد و بر اثر خطاکاری او پربشان شود و حمله را سرنگون کند، حیوانات را هم که دیگر به دردی نمی‌خوردند همراه آدم‌ها دور ریخت.

در سهندرین ۵۹ روایت شده است که چون برای آدم در باغ بهشت خوردن گوشت حیوانات زمینی مجاز نبود، برایش گوشت از آسمان نازل می‌شد و خدمه خداوند آن را برایش کباب می‌کردند و همراه شراب بر سفره‌اش می‌گذاشتند، و بدین ترتیب وی نخستین انسانی بود که در باغ عدن بر سر سفره غذا نشست. در همین روایت آمده است که آدم وقتی که بر اثر خطای خود از بهشت رانده شد، ۱۳۰ سال روزه گرفت، ۱۳۰ سال دوم با حوا همخوابگی نکرد، و در ۱۳۰ سال سوم عورت خود را با برگ انجیر پوشانید. در سهندرین ۵۹ ب، نقل شده که ربی سیرا از ربی اوآهو پرسید که این که در تورات آمده است که الاغ از آسمان آمد، این الاغ به صورت یکپارچه به زیر آمده یا به صورت قطعات مجزا؟ و ربی اوآهو جواب داد البته یکپارچه آمده است، زیرا از آسمان هیچ چیز به صورت ناقص نازل نمی‌شود.

در جای دیگر (سهندرین، ۳۸، ب) راب (خاخام) یوخانان از مفسران تلمودی تورات می‌نویسد که چرا غالباً خداوند به صورت «ما» از خودش نام می‌برد؟ و خودش پاسخ می‌دهد: برای این که خداوند هیچ کاری را نمی‌کند مگر این که قبلاً با مشاورین خودش درباره آن مشورت کرده باشد.^۱



انجیل به نوبه خود — مانند تورات — آکنده از ضد و نقیض‌ها، ناسخ و منسوخ‌ها و اشتباهاتی است که قسمت اعظم آنها از واقعیتی که قبلاً بدان اشاره شد، یعنی از ترکیب نامتجانس این کتاب و از خدای دو شخصیتی آن سرچشمه می‌گیرد. این مشکلی است که از همان آغاز وجود داشته است، زیرا که عیسی از یک طرف خودش یهودی است و ناگزیر است مکتب خود را ادامه دهند و مکمل مکتب تورات و نه ناقض آن بدانند، از جانب دیگر برداشت‌های فکری و عاطفی او چه در زمینه زمینی و چه در زمینه آسمانی به کلی با برداشت‌های تورات در این هر دو زمینه اختلاف دارد، زیرا سنگ زیربنائی مکتب عیسائی محبت و گذشت است که می‌باید هم ضابطه حاکم بر روابط آدمیان با یکدیگر و هم ضابطه حاکم با روابط آنان با «پدر آسمانی» باشد، در صورتی که سنگ زیربنائی تورات اطاعت بی قید و شرط از خداوند و اجرای دقیق قوانین و مقررات او است که در صورت تخلف از آن یا

۱- این نوع برداشت‌های عقیدتی که در زمان تدوین تلمود «حقایق ابدی و تغییرناپذیری الهی» اعلام می‌شد — و از نظر ماهیت فرق زیادی با «واقعیت‌های ثابت و تغییرناپذیر الهی» بسیاری از محدثان مسلمان و به خصوص شیعه ندارد — ظاهراً امروز نیز جای ممتازی در جامعه قرن بیستمی وارثان «صحاح سته» و «اصول کافی» فقه الاسلام کلینی دارند. خانیم بیابلیک متفکر و ادیب معاصر یهودی می‌نویسد: «تورات ابزار دست خالق عالم است که تمام آفرینش از روی طرح‌های آن انجام گرفته و روح زنده‌ای است که بدون آن جهان ما علت وجودی خود را از دست می‌دهد، زیرا تورات مقدم بر خلقت آدم خلق شده است». وینکلر دانشمند یهودی آلمانی کتاب مقدس را منبع پخش نیروی مغناطیس خاصی می‌داند که خواننده را نخست به لرز و تحریک وا می‌دارد و سپس از او مومن معتقدی می‌سازد (چیزی شبیه به اشعای که به فتوای نخستین رئیس جمهور اسلامی از گیسوان زنان جوان تراوش می‌کند و مومنان را به لرز و تحریک می‌کشاند). مارتین یوبر فیلسوف یهودی و برنده جایزه نوبل با استناد به بندی از کتاب اشعای نبی در تورات (باب چهل و سوم، ۶-۴) که در آن یهوه به اسرائیل می‌گوید چون تو محبوب منی صهیون و همه سرزمین‌ها را به تو می‌دهم و همه اقوام جهان را در راحت فدا می‌کنم، نتیجه می‌گیرد که اساساً جامعه جهانی امروز به خاطر اسرائیل بر سر پا است و تجدید ساختار جهانی نیز منوط به بازسازی صهیون است.

قصور در آن مطلقاً بخشش و گذشتی در کار نیست و فقط کیفر، آن هم به صورتی
 انتقام‌جویانه و کینه‌توزانه در کار است. در مقایسه با تاریخ مذهبی ایران، می‌توان گفت که
 مکتب شخصی عیسی نوعی مکتب حلاج است و مکتب حلاج است و مکتبی که انجیل ادعای
 دنباله‌روی آن را دارد مکتب آن قضات شرع که حلاج را به دار کشیدند، و عهد جدید
 (انجیل)، صحنه دائمی برخورد این دو گرایش است، بر حسب آن که شخصاً بیشتر در خط
 عیسی بوده باشند یا در خط تورات. در این مورد نقش اساسی نقش پائولوس قدیس (سن
 پول) است که عملاً بنیان‌گذار مسیحیت شکل گرفته کلیسا است، زیرا نه خود عیسی در این
 «شکل‌گیری» نقشی داشته است نه شاگردان ساده و عامی و غالباً بی‌سواد او که در عین
 پاک‌دلی از چنین توانایی بی‌بهره بودند، و اگر پائولوس پا به میدان نگذاشته بود احتمالاً
 حرکتی که عیسی به وجود آورده بود با مرگ او متوقف و بعد از مدتی نیز به کلی فراموش
 می‌شد پائولوس در بدو امر یک خاخام متعصب و قشری یهودی بود که نوآوری عیسی ناصری
 را بدعتی کفرآمیز در دین یهود می‌دانست و به همین جهت — به طوری که خودش در چند
 رساله خویش اعتراف می‌کند — همه کوشش خود را در نفی این بدعت به کار می‌برد و از
 جمله کاهنانی بود که با محاکمه و مرگ عیسی موافق بودند. ولی همین کاهن مطلع و متعصب
 پس از مرگ عیسی، که هیچ وقت او را ندیده بود، به روایت خودش در راه دمشق با عیسی
 بعد از عیسی بعد از رستاخیز او ملاقات و گفتگو کرد و به دنبال آن به کلی تغییر گرایش داد و
 از آن پس تا به هنگام شهادت خود در رم تمام دانش و بینش و نیروی خود را در شکل دادن
 مسیحیت نوحاسته به کار انداخت، منتها این تشکل را بر اساس روحیه و معتقدات و باورهای
 توراتی شخص خودش پایه‌گذاری کرد و نه بر اساس برداشت‌های عاطفی و انقلابی عیسی، که

پائولوس به عنوان یک یهودی سنتی با همه آنها بیگانه بود، و این واقعیت که در همه چهارده رساله او در عهد جدید منعکس است انگیزه اصلی تضادی است که از همان آغاز مسیحیت میان بخش عیسائی انجیل و بخش پائولوسی آن وجود داشته است. تذکر این نکته نیز ضروری است که کلیسای کاتولیک از بدو فعالیت رسمی خود در قرن سوم میلادی، عملاً گرایش پائولوسی انجیل را که ضامن قدرت و حاکمیت بی چون و چرای کلیسا است برگزیده و گرایش عیسائی آن را جز به صورت تئوری و موعظه، نادیده گرفته است.

در رسالات پائولوس چندین بار تصریح شده است که خداوند آن کسانی را که می باید به مسیح ایمان آورند و رستگار شوند از پیش از تولدشان برگزیده است، و در عین حال در همین رساله ها مردم دعوت به رفتن به راه مسیح شده اند و از پاداش نیکان و جزای گمراهان سخن رفته است، و وقتی هم که از او می پرسند: اگر خداوند خود رستگاران را بر می گزیند چرا می باید گمراهان را بازخواست کند و کیفر دهد؟ پاسخ می دهد: فضولی موقوف! تو را ای انسان چه جای سؤال از خداوند است؟ ولی به موازات این، در همین عهد جدید از خود عیسی نیست و ایمان به مسیح نیز شرط اصلی رستگاری محسوب نمی شود، بلکه این شرط رستگاری محبت به دیگران و گذشت از خطاهای آنان است: «نه هر کس که مرا خداوندگار خطاب کند به ملکوت آسمان داخل خواهد شد، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند» (متی، باب هفتم، ۲۱) «خواست پدر آسمانی من این است که به دشمنان خود محبت نمائید، به آنان که از شما متنفرند نیکی کنید، برای آنان که به شما دشنام می دهند دعای خیر کنید، با دیگران آنچنان رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند» (لوقا، باب ششم، ۲۷-۳۱).

در رساله به غلاطیان و پائولوس برای اثبات برتری مسیحیان بر دیگران می‌نویسد: «خداوند در کتاب مقدس (تورات) به ابراهیم می‌فرماید: کنیز و پسرش (هاجر و اسماعیل) را بیرون کن، زیرا پسر کنیز نمی‌تواند با فرزندان زن آزاد هم‌ارث باشد، و ما، ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم، بلکه اولاد آزادییم» (رساله پائولوس رسول به غلاطیان، باب چهارم، ۳۰)، ولی در دو انجیل لوقا و متی از عیسی در موعظه معروف او بر سر کوه نقل می‌شود که: «خوشا به حال حقیران و مسکینان، زیرا ملکوت آسمان بیش از همه از آن ایشان است» (متی، باب پنجم، ۱، لوقا، باب ششم، ۳۰). در رساله عبرانیان، پائولوس متذکر می‌شود که «وقتی که موسی همه فرمان‌های شریعت را به مردم رسانید، خون بز و گوساله را گرفته با آب و پشم قرمز و روبا بر همه پاشید و گفت این خون پیمانی را که خدا برای شما مقرر فرموده است تأکید می‌کند، زیرا بر طبق شریعت همه چیز با خون پاک می‌شود و بدون ریختن خون آمرزش گناهان مفهوم ندارد» (نامه پولس رسول به عبرانیان، فصل نهم، ۱۹-۲۲). ولی در انجیل‌های متی و مرقس از عیسی نقل می‌شود که به ملایان یهود که از اورشلیم به نزد او آمده بودند می‌گوید: «ای ریاکاران! شما قوانین واقعی خدا را به خاطر آداب و رسوم گذشته خود نادیده گرفته‌اید. با زبان به خدا احترام می‌گذارید اما دل‌هایتان از او دور است. عبادت شما بی‌هوده است، زیرا او امر انسانی را به جای احکام حقیقی الهی تعلیم می‌دهید» (متی، باب پانزدهم، ۷-۱، مرقس، باب هفتم، ۱-۱۳).

در انجیل‌های متی و مرقس و لوقا عیسی از جانب شاگردانش فقط استاد خطاب می‌شود، حتی یک بار که او را به صفت نیک می‌خوانند عیسی بدین خطاب اعتراض می‌کند، «زیرا فقط خدا است که شایسته عنوان نیکو است» (مرقس، باب دهم، ۱۸) ولی در همین

«عهد جدید» پائولوس در رساله‌های مختلف خود او را جلوه تمام خدا می‌داند که «از ازل دارای مقام الوهیت بوده است» (رساله به فیلیپیان، باب دوم، ۶-۱۱، رساله به کولسیان، باب اول، ۱۹) و «تجلی خدا نادیده است که همه موجودات توسط او آفریده شده اند» (رساله به کولسیان، باب اول، ۱۵)، «تنها یک خدا وجود دارد و او عیسی مسیح است» (رساله قرنتیان، باب هشتم، ۶۱)، «خدای زندگان و مردگان است» (رساله به رومیان، باب چهاردهم، ۶-۱۰). باید متذکر شد که اصولاً اعتقاد به الوهیت مسیح در مسیحیت اولیه مطرح نبوده است. به قول **Albert Schweitzer** خود عیسی خودش را مسیح خداوند می‌داند، و این کلیسای مسیحی و دیوها و اجنه اند که بر مسیحیت او تأکید می‌گذارند.^۱

در رساله‌های پائولوس، با هدف پیشگیری از مشکل تراشی حکومت رم در راه فعالیت مذهبی مسیحیان تأکید شده است که هر مسیحی باید از احکام وقت به طور کامل و صادقانه اطاعت کند، زیرا که هیچ قدرتی نیست که از جانب خدا تعیین و مأمور نشده باشد، بنابراین هرکس که با حکومت موجود مخالفت کند با نظام الهی مخالفت کرده است و هر که رویاروی حکومت قرار گیرد خود را محکوم کرده است (رساله به رومیان، باب دوازدهم، ۴ و باب سیزدهم، ۱-۳). مفهوم این دستور این است که فی المثل در یک رژیم کمونیستی ضد خدا نیز یک مسیحی صادق می‌باید به صورت کمونیست مومنی عمل کند، زیرا که این حکومت از جانب خدا برقرار شده است. محقق آلمانی «اشتاوفر» در این باره می‌نویسد: با این دستور عجیب پائولوس نه تنها امپراتور زمان خودش نرون را برگزیده خاص خداوند می‌داند، بلکه به تمام نرون‌های قبلی و بعدی چون چنگیز و آتیلا و استالین و هیتلر نیز لبیک می‌گوید، زیرا از

۱- اشاره بدین گفته انجیل که وقتی که عیسی بیماران را شفا داد، دیوانی که به فرمان او از بدن آنها بیرون آمده بودند در پیش او به خاک افتادند و با صدای بلند فریاد بر آوردند که تو پسر خدا هستی، اما عیسی با تأکید به آنها امر کرد که این را به کسی نگویند (مرقس، باب سوم، ۱۰-۱۱).

نظر او همه اینها با خواست خداوند آدم‌کشی کرده اند. همین محقق معتقد است این برداشت پائولوس از کتاب یرمیای نبی در تورات اقتباس شده است که در آن خداوند به وسیله یرمیا به ملت اسرائیل فرمان می‌دهد از نبوکد نصر (بخت النصر) پادشاه بابل که به زودی به سرزمین یهود حمله خواهد برد و آن را تصرف خواهد کرد صادقانه اطاعت کنند و خودشان و حتی حیواناتشان خادم و پسر و نوه او باشند: «و خداوند فرمود: من آن ام که جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمین اند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را به هرکس که در نظرم پسند آمد بخشیدم، و الان من تمامی این زمین‌ها را به دست بنده خود نبوکد نصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند، و تمامی امت‌ها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود، . . . و هر امتی که نبوکد نصر پادشاه بابل را خدمت ننماید و گردنش را زیر یوغ او نگذارد آن امت را به شمشیر و قحطی و وبا کیفر خواهم داد و به دست او هلاک خواهم کرد» (کتاب یرمیای نبی، باب بیست و هفتم، ۵-۸). و البته این همان بخت النصری است که بعداً اورشلیم را ویران و معبد سلیمان را غارت کرد و یهودیان را به طور دسته‌جمعی به اسارت به بابل برد. در مورد همین حکومت‌های وقت، از زبان عیسی در انجیل مرقس نقل شده است که «به شاگردان خود گفت از خمیرمایه هیرودیس (پادشاه یهود) برحذر باشید» (مرقس، باب هشتم، ۱۵) و در انجیل یوحنا نقل شده است که: «دزد نمی‌آید مگر برای آن که بدزدد و بکشد و هلاک کند» (یوحنا، باب دهم، ۱۰).

موضوع رسالت عیسی برای نجات بشر به قیمت مرگ خود که پائولوس درباره آن می‌نویسد: «اگر چه او از ازل مقام الوهیت داشت ولی این را غنیمت نشمرد که برابری با خدا

را برای خود حفظ کند، بلکه به صورت یک برده در آمد و شبیه یک انسان شد و حتی مرگ بر روی صلیب را برای خود پذیرفت» (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، ۶-۸) اقتباس از شرح مفصل کتاب اشیاء نبی در تورات است که بر اساس آن کسی به نام عبد یهوه از جانب یهوه برای نجات یهودیان برگزیده می‌شود و مورد همه‌گونه تحقیر و آزار قرار می‌گیرد، ولی همه بلاها و مصائب را برای خودش می‌خرد تا خداوند نقشه نجات معنوی قوم برگزیده خویش را به وسیله او اجرا کند، و عبد یهوه برای خریدن گناهان بنی اسرائیل جان خودش را چون قربانی گناه تقدیم می‌کند (کتاب اشعیا نبی، ۴۲ و ۴۹-۵۳). در سه انجیل از انجیل‌های چهارگانه عیسی مرادف این عبد یهوه شناخته می‌شود (متی، باب دوازدهم، ۱۸ و باب بیستم، ۲۸، مرقس، باب چهاردهم، ۲۴، لوقا، باب بیست و دوم، ۲۷). این موضوع در کلیسا نیز مورد تأیید قرار گرفته منتها عبد یهوه این بار تبدیل به خود خدا در قالب مسیح شده است.

گذشته از تناقض اصولی میان دو بخش یهودی و مسیحی «عصر جدید»، خود بخش مسیحی یعنی انجیل‌های چهارگانه نیز آکنده از ضد و نقیض‌هایی است که عموماً از طرز فکر و درجه اطلاعات نویسندگان آنها — و نه از وحی آسمانی به عیسی — سرچشمه گرفته است. در انجیل‌های سه‌گانه متی، مرقس و لوقا عیسی نه خود را خدا می‌داند، نه پسر خدا و نه مسیح، ولی در انجیل یوحنا وی شخصاً اعلام می‌کند که مسیح خداوند است و از پیش از آفرینش جهان نزد خداوند وجود داشته است و از جانب خدا به روی زمین آمده است (یوحنا، باب هفدهم، ۳-۸).

در انجیل یوحنا تأکید می‌شود که خداوند همه چیز را به دست عیسی سپرده است و او بر هر چه می‌گذرد و خواهد گذشت آگاه است (یوحنا، باب سیزدهم، ۳)، ولی در هر سه انجیل

دیگر پیش‌گوئی مهمی از عیسی نقل شده که هرگز تحقق نیافته است و به خوبی نشان می‌دهد که عیسی هیچ آگاهی واقعی بر آینده نداشته است:

«... آن گاه عیسی فرمود: در خورشید و ماه و ستارگان علامات بسیار ظاهر خواهد شد، و بر زمین تنگی و حیرت برای همه مردمان روی خواهد کرد. دریاها به تلاطم خواهند آمد و قدرت‌های آسمانی به لرزه خواهند افتاد و آدمیان از وحشت از هوش خواهند رفت، و آن وقت همگان پسر انسان (عیسی) را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم از درون ابری فرو خواهد آمد. شیپور بزرگ (صور اسرافیل) به صدا در خواهد آمد و او فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا برگزیدگان خدا را از چهارگوشه جهان و از کرانه‌های فلک جمع کنند. و یقین بدانید که تا پیش از درگذشت نسل حاضر همه اینها روی خواهد داد» (متی، باب بیست و چهارم، ۲۴-۳۲، مرقس، باب سیزدهم، ۲۴-۲۷، لوقا، باب بیست و یکم، ۲۵-۲۸).

در یک جا از زبان عیسی گفته می‌شود که «چون اکنون فریسیان بر کرسی موسی نشستند، باید شما نیز به هر چه آنان می‌گویند گوش دهید و مطابق آن عمل نمائید» (متی، باب بیست و سوم، ۱-۳) ولی در جای دیگر از قول همین عیسی نقل می‌شود که «وای به حال شما ای فریسیان که از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید و حکم قبرهائی را دارید که نشانه‌ای روی آنها نیست و مردم دانسته و ناشناخته به سراغ‌شان می‌روند» (لوقا، باب یازدهم، ۴۲-۴۳).

در یک جا عیسی در موعظه معروف خود بر سر کوه به پیروانش می‌گوید: «بکوشید تا مردم کارهای نیک شما را ببینند و از این راه پدر آسمان شما را ستایش کنند» (متی، باب پنجم، ۱۶)، ولی در جای دیگر از زبان همین عیسی می‌گوید: «مراقب باشید کارهای نیک خود

را در انتظار مردم انجام ندهید زیرا که اگر چنین کنید اجری نزد پدر آسمانی خویش نخواهید داشت (متی، باب ششم، ۱).

در یک جا از عیسی نقل می‌شود که «بیائید تا شما را تعلیم دهم، زیرا که من فروتن و بردبار هستم» (متی، باب یازدهم، ۲۹-۳۰)، ولی در جای دیگر روایت می‌شود که: «عیسی به یهودیان و فریسیان گفت: مردم نینوا وقتی که موعظه یونس را شنیدند توبه کردند، و ملکه سبا از دوردست آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آن که شخصی که در اینجا است از سلیمان داناتر است» (متی، باب دوازدهم، ۴۱-۴۲).

در یک جا از زبان عیسی گفته می‌شود که: «کسانی که برای ورود به پادشاهی خدا تولد یافته بودند (یهودیان) اینک به خاطر گناهان خود به سرزمین ظلمت و اشک افکنده خواهند شد» (متی، باب هشتم، ۱۲) و در جای دیگر از هم او نقل می‌شود که: «من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام» (متی، باب پانزدهم، ۲۴).

در یک جا عیسی به شاگردانش می‌گوید که: قدرت درک سخنان من به شما عطا شده است اما برای دیگران همه چیز به صورتی بیان می‌شود تا بشنوند و نفهمند و بنگرند و نبینند» (مرقس، باب چهارم، ۱۰-۱۲) ولی جای دیگر همین عیسی به همین شاگردان می‌گوید: «شما که مثل ساده مرا نمی‌فهمید چگونه مثل‌های دیگر را خواهید فهمید؟» (همان جا، ۱۳).

در جائی آمده است که یحیی تعمید دهنده به عیسی گفت: «چگونه تو برای تعمید گرفتن پیش من آمده‌ای، در حالی که حقا من ام که باید از تو تعمید بگیرم» (متی، باب سوم، ۱۴) و تأکید شده است که چون عیسی تعمید گرفت روح خدا مانند کبوتری از آسمان نازل شد و صدائی شنیده شد که می‌گفت این است پسر عزیز من (همان جا، ۱۶-۱۷)، ولی در جائی

دیگر در همین انجیل گفته شده است که وقتی که یحیی در زندان از کارهای عیسی باخبر شد دو نفر از شاگردان خود را پیش او فرستاد که بپرسند آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید یا باید در انتظار شخص دیگری باشیم؟» (متی، باب یازدهم، ۱-۳).

در انجیل لوقا عیسی برای شاگردان خود پیش‌بینی می‌کند که پس از وی آنها را دستگیر خواهند کرد و عده‌ای از آنان را خواهند کشت (لوقا، باب بیست و یکم، ۱۶) ولی در همین پیش‌بینی از قول وی گفته می‌شود که موئی از سر هیچ‌کدام از شما کم نخواهد شد (همان جا، ۱۸). تناقضات انجیل از طرف بسیاری از نویسندگان جهان اسلامی نیز مورد تذکر و بررسی قرار گرفته است که از جمله آنها می‌توان از رساله «تخجیل من حرف الانجیل» ابو البقاء جعفری نام برد که متن تلخیص‌شده‌ای از آن به نام «الرد علی النصارى» در لایدن هلند به چاپ رسیده است.

داستان بکارت مریم در هنگام بارداری او که کراراً در قرآن بر آن تأکید نهاده شده (آل عمران، ۴۲-۴۷، مریم، ۱۶-۲۶، انبیاء، ۹۱، احقاف، ۱۲) ولی در خود انجیل تنها یک بار به طور مستقیم (متی، باب اول، ۱۸) و بار دیگر به طور ضمنی (لوقا، باب اول، ۳۴) بدان اشاره شده است، از این پیشگویی اشعیاء در تورات مایه گرفته است که: «باکره‌ای آبستن خواهد شد و پسری خواهد زائید که عمانوئیل یعنی خدا با ما خوانده خواهد شد» (اشعیاء نبی، باب هفتم، ۱۴). ولی در پیش‌گویی اشعیاء صرفاً مربوط به دوران خود او و شکست‌هایی است که بر اسرائیل وارد آمده بود. پسر نوزاده نیز عمانوئیل نامیده نشده و یشوعا نامیده شده است که تلفظ عبری عیسی است. لازم به تذکر است که این اسطوره تولد یک انسان استثنائی از مادری باکره اقتباس از اسطوره‌هایی است که پیش از آن در همه تمدن‌های باستانی مصر و

بین النهرین و ایران و هند وجود داشته اند. در معتقدات اساطیری مصر، ملکه‌ای باکره از خدای خورشید باردار شده بود. در اسطوره‌های فنیقی آتیس از مادر باکره‌ای به نام نانا متولد شده بود. در آئین ایرانی میترا که تقریباً در تمام جهات الگوی مسیحیت قرار گرفته است میترا (مهر) از آناهیتا، مادری باکره به دنیا آمده بود. سرود مقدس میترائی که در طول چهار قرن رواج آئین میترا در امپراتوری رم در مراسم مذهبی میترائی خوانده می‌شد بر این تکیه داشت که: «امروز نجات‌بخشی برای شما از مادر باکره‌ای زائیده شده است»، و این جمله‌ای است که عیناً مورد اقتباس انجیل قرار گرفته است: «امروز نجات‌بخشی برای شما زائیده شده است» (لوقا، باب دوم، ۱۱).

اسطوره تولد عیسی در یک طویله نیز از افسانه‌های کهن، به خصوص از معتقدات میترائی سرچشمه گرفته است که بر اساس آنها میترا در غاری متولد شده بود، همچنان که در معتقدات اساطیری یونانی هرمس، خدای شبانان، در طویله‌ای میان خری و گاوی تولد یافته بود.

در انجیل لوقا صحنه جالبی در ارتباط با تولد عیسی نقل شده است که به موجب آن پیرمرد پارسائی به نام شمعون که از روح القدس بدو الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند نخواهد مرد، عیسی نوزاد را که والدینش به معبد بزرگ آورده اند در آغوش می‌گیرد و به حاضران می‌گوید که این کودک نوری است که جهان را روشن خواهد کرد (لوقا، باب دوم، ۲۵-۳۲). این صحنه رونوشت داستانی است که درباره تولد بودا نقل شده است. به بودا نیز پسر انسان و استاد نام داده اند، و معجزاتی مانند شفا دادن بیماران و کوران و افلیج‌ها و راه رفتن بر روی آب برای او قائل شده اند که نظائر آنها را شش قرن بعد از او عیناً در انجیل

می‌توان یافت. یکی از افسانه‌ها حاکی است که یکی از شاگردان بودا می‌خواهد چون خود او روی آب راه برود، ولی در آب فرو می‌رود و بودا او را نجات می‌دهد. این ماجرا به طور آشکار الگوی انجیل متی قرار گرفته است: «... پطرس گفت ای خداوند، به من دستور بده تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم. عیسی فرمود: بیا. پطرس از قایق بیرون آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت، اما در حالی که غرق می‌شد فریاد زد: ای خداوند، نجاتم بده. و عیسی دستش را گرفت گفت ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟ و با او سوار قایق شد و باد فرو نشست» (متی، باب چهاردهم، ۲۸).

داستان مصلوب شدن عیسی و رستاخیز او پس از مرگ، به نوبه خود در اسطوره‌های متعدد ماقبل مسیحیت سابقه دارد. تموز در بابل، آدونیس در فنیقیه، آتیس در فریگیه، ازیریس در مصر، ارباب انواعی هستند که مصلوب می‌شوند و برخی از آنان چون آتیس و آدونیس و ازیریس درست همانند عیسی سه روز پس از مرگ زنده می‌شوند. در امپراتوری رم پیروان آتیس، خدائی که از آسیای صغیر به رم رفته بود، هر سال در سالروز سنتی کشته شدن او تصویر وی را به درخت کاجی می‌آمیختند و سه روز برای مرگش عزاداری می‌کردند و بعد رستاخیزش را جشن می‌گرفتند. پیروان دیونیزوس نیز در معابد خود مجسمه به صلیب کشیده او را نصب می‌کردند، درست در همان صورت که در کلیساهای مسیحی مجسمه عیسی مصلوب نصب می‌شود. اوریگنس عالم بزرگ الهیات و بنیان‌گذار کلیسای یونانی درباره رستاخیز عیسی می‌نویسد که این معجزه برای بت‌پرستان تازگی ندارد، زیرا نظیر آن را در اساطیر بسیاری از آنان نیز می‌توان یافت. دیبلیوس اسقف آلمانی در کتاب «رسالت و تاریخ» خود تصدیق می‌کند که نویسندگان مسیحی یهودی الاصل، شخصیت عیسی را بر همان

اسطوره‌های نبی‌ها و خاخام‌ها قرار دادند، و نویسندگان غیر یهودی افسانه‌های اساطیری را با تغییراتی چند با مسیح منطبق ساختند.

داستان خر عیسی که وی سوار بر آن وارد اورشلیم شده، و در احادیث اسلامی آمده است که این خر همراه با خود عیسی وارد بهشت خواهد شد، بر اثر اشتباه ماتیوس نویسنده انجیل متی در درک مفهوم واقعی این تمثیل به صورت تقریباً مضحکی وارد کتاب‌های توحیدی شده است: «به دختر صهیون بشارت دهید که این پادشاه تو است که سوار بر الاغی و بر کره الاغی است و فروتنانه به نزد تو می‌آید. و آن دو شاگرد عیسی رفتند و الاغ و کره او را آوردند و آن گاه رداهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد» (متی، باب بیست و یکم، ۵-۷). محقق آلمانی وینکن متذکر می‌شود که این نوشته عیناً از کتاب زکریای تورات گرفته شده است که: «ای دختر صهیون، با بانک بلند هلپله کن، و ای دختر اورشلیم، قهقهه بزن، زیرا که پادشاهت به سوی تو می‌آید و بر الاغی سوار است، بر کره الاغی سوار است» (کتاب زکریای نبی، باب نهم، ۹)، و یادآوری می‌کند که این یک سنت سابقه‌دار ادبیات عبری است که یک جمله را دو بار تکرار کنند، ولی متی، نویسنده، از روی بی‌اطلاعی تصور کرده است که عیسی بر دو الاغ سوار بوده و آن را به همین صورت در انجیل خود منعکس کرده و توضیح داده است که «همه این حوادث روی داد تا پیشگوئی انبیاء بنی اسرائیل تحقق یابد».

در تورات خداوند به صهیون می‌آید و قوم خود را به دور خویش گرد می‌آورد و به طور ثابت در اورشلیم سکنی می‌گزیند، ولی در انجیل قلمرو خداوند مرز جغرافیائی ندارد و روادید ورود بدان بدون تبعیض صادر می‌شود. همین عیسای مهربان با گذشت و آزادمنش، در نیمه

«یهودی» انجیل در قالب یک پیامبر ترش‌روی متعصب و سخت‌گیر و بی‌گذشت تورات در می‌آید که با قاطعیت تکفیر می‌کند و وعده مجازات می‌دهد، و از مسیحیت تنها نام مسیح را دارد، به گفته صاحب‌نظر ایرانی، آن مرد ساده ژنده‌پوش و پاک‌دل و خیال‌بافی که از یک سو علیه ربا و فساد و فریب کاهنان یهود و از سوی دیگر علیه ثروتمندان و علیه قدرتمندان هیئت حاکمه بانک بر می‌دارد و بر خلاف سنت زمان خود با روسپیان و خطاکاران می‌نشیند و با آنان با محبت سخن می‌گوید، به مسیح آلبرت شواتسر بسیار نزدیک‌تر است تا به مسیح پاپ برژیا یا پاپ گرگوار که جز کینه و نفرت چیزی عرضه نداشته‌اند.

مارکیون Markion یکی از نخستین کشیش‌های جامعه مسیحیت به نام «کلیسای مسیح» بنیاد گذاشت که کلیسای کاتولیک جداً علیه آن موضع‌گیری کرد، ولی اصول فکری این مکتب (مارکیونیسم) رواج گسترده‌ای یافت. در برداشت فکری مارکیونیسم عیسی پسر خدا است، ولی این خدا همان خدائی نیست که در تورات معرفی شده و پائولوس قدیس او را به انجیل نیز راه داده است، زیرا خدای انجیل خدای بخشش است، در صورتی که خدای تورات خدای کینه و انتقام است. لایزینگ محقق آلمانی در کتاب Gnose بن‌مایه فکری این مکتب را چنین خلاصه می‌کند که «سراسر تاریخ جهان، از خلقت آدم تا ظهور عیسی، بدان صورت که در عهد عتیق آمده است، درام غیر اخلاقی و مضمئزکننده خدائی است که اصرار داشته است دنیا را به بدترین صورت ممکن به گردش در آورد، و در یک محاسبه کلی، چنین خدائی ارزشی بیشتر از دنیای بی‌سر و تهی که آفریده است ندارد. بدین جهت عیسی مسیح که به عنوان فرزند یک خدای خوب با ما سخن می‌گوید نمی‌تواند فرزند چنین خدائی باشد که اصولاً نشانی از خوبی در او نمی‌توان یافت». مارکیون خود در همین باره در موعظه‌ای

مشهور اظهار عقیده می‌کند که انتساب عیسی مسیح به خداوند تورات توطئه‌ای است که با هدف اعاده حیثیت برای خدای یهودیان ترتیب داده شده است.

یولیانیوس **Julianus** امپراتور رومی قرن چهارم که پیرو آئین میترائی و دشمن سرسخت مسیحیت نوحاسته بود — و مرگ نابهنگام او در جنگ با ایران ساسانی در بین النهرین مسیحیت را از خطری بنیادی نجات داد — در رساله‌ای که در رد مسیحیت نوشت بیش از یکصد ایراد اصولی بر آن گرفت که بسیاری از آنها توسط ولتر در ارزیابی او از کتاب مقدس نقل شده است. هلموت مارکل استاد آلمانی تاریخ مذاهب در اشاره بدین رساله می‌نویسد: «جای تعجب است که این کافر چنین مسائلی را درک کرده بود، ولی علمای الهیات مسیحیت هنوز هم یا نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند آنها را درک کنند».



قرآن نیز، مانند تورات — هرچند کمتر از آن — دارای ضد و نقیض‌ها و به اصطلاح رایج‌تر ناسخ و منسوخ‌هایی است که وجود آنها از همان آغاز مورد توجه مفسران و شارحان قرآن قرار گرفته است. یکی از نتایج این ناسخ و منسوخ‌ها در طول همه قرون اسلامی این بوده است که غالباً در بحث‌ها و گفتگوها، هر یک از طرفین می‌توانسته است به آیه‌ای از قرآن که موید نظر او باشد استناد کند بی آن که هیچ کدام از آنان از حدود استناد به قرآن تجاوز کرده باشند. فی المثل آن کس که مدعی آزادی قبول یا عدم قبول دین در اسلام بوده است، می‌توانسته است و می‌تواند به آیاتی از این قبیل استناد کند: «لا اکره فی الدین» (بقره، ۲۵۶) و: «به آن که نمی‌خواهند ایمان بیاورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید و ما نیز به طاعت

خویش ادامه خواهیم داد» (هود، ۱۲۱) و یا: «... اگر باز روی از خدا بگردانند بر تو (محمد) تکلیفی جز تبلیغ رسالتات بیش نیست» (نحل، ۸۲)، و در همان حال، مخالف او می‌توانسته است و می‌تواند آیات قرآنی دیگری از این قبیل مثال آورد که: «با آنهایی که به خدا و به روز آخر ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمی‌شمارند و به کیش حق نمی‌گروند مقاتله کنید تا یا کشته شوند یا چیزی بپردازند» (توبه، ۲۹)، «و آنهایی را که به آئین خدا روی نمی‌آورند بکشید تا فتنه از میان برداشته شود» (بقره، ۱۹۳ و ۲۵۶).

در سوره قرآن به صراحت آمده است که سخنان خداوند قابل تغییر نیست (انعام، ۳۴ و ۱۱۵، کهف، ۲۷، یونس، ۶۴). با این همه در همین قرآن گفته شده است که: «وقتی که ما آیه‌ای را نسخ می‌کنیم یا می‌فرمائیم که آن را فراموش کنند، آیه‌ای نیکوتر و یا همانند آن را می‌آوریم» (بقره، ۱۰۰، ۱۰۶، نحل، ۱۰۳).

مفسران قرآن تا ۲۲۵ آیه قرآن را ناسخ و منسوخ یکدیگر دانسته اند بی آن که دلیل قانع‌کننده‌ای برای چنین ناسخ و منسوخ‌ها بیابند، زیرا هر گونه تبدیلی در متن قبلی این معنی ضمنی را می‌دهد که آن متن درست و یا دست کم کامل نبوده است.

در یک جای قرآن شیطان از جمله اجنه به شمار آمده (کهف، ۵۰) ولی در چند جای دیگر همین شیطان یکی از ملائک دانسته شده است (بقره، ۳۴، اعراف، ۱۱ و یازده مورد دیگر). در یک جا آمده است که ما بنی اسرائیل را بر همه جهانیان فضیلت دادیم (جاثیه، ۱۶) ولی در جای دیگر تصریح شده است که یهودیان به هر جا که روند محکوم به ذلت اند (آل عمران، ۱۱۰). در یک جا از مسلمانان خواسته شده است که اگر اهل کتاب از روی حسد قصد سست کردن ایمان‌شان را داشته باشند آنها را ببخشند (بقره، ۱۰۹) ولی در جای دیگر درباره

همین کسان آمده است که «منافقان و کافران را که می‌خواهند شما نیز مانند آنان شوید به دوستی مگیرید و اگر پافشاری کنند آنان را هر جا یافتید بگیرید و بکشید» (نساء، ۸۹).

در قرآن تصریح شده که خداوند آدمیان را به بهترین صورت ممکن (احسن صور و احسن تقویم) آفریده است (مومن، ۶۴، تغابن، ۳، تین، ۴)، ولی در چند مورد دیگر همین آدمیان ناتوان، ضعیف، آزمند، عجول، بینوا توصیف شده که محمد به پیامبری بر «کلیه جهانیان» برگزیده شده است (اعراف، ۱۵۸) ولی در جای دیگر گفته شده است که ما قرآن را برای آن به زبان عربی بر تو (محمد) فرستادیم که مردم ام القری (مکه) و پیرامون آن را از روز قیامت بترسانی (شوری، ۷). در یک جا آمده است که عرش خدا بر روی آب است (هود، ۷) ولی در موارد متعدد دیگر عرش خدا جائی در آسمان معین شده است که ملائک آن را بر دوش گرفته‌اند (اعراف، ۵۴، یونس، ۳، توبه، ۱۲۹، رعد، ۲، طه، ۵، فرقان، ۵۹).

دست کم در چهار آیه قرآن تصریح شده است که محمد فقط مأمور ابلاغ کلام حق (قرآن) به مردم است، و مسئول قبول یا رد این ابلاغ از جانب آنها نیست: «ما قرآن را برای دعوت به حق بر تو فرستادیم، هر کس که هدایت یافت به نفس خود کمک کرد و هر کس هم که گمراه شد به زیان خود گمراه شد، و تو وکیل هیچ یک از آنها نیستی» (زمر، ۴۱). «اگر از تو پرسند که بابت دعوتی که می‌کنی چه اجرتی می‌خواهی، بگو که من اجری جز از خدا نمی‌خواهم و فقط مأمورم که از مسلمانان باشم» (یونس، ۷۲) «به آنان که ایمان نمی‌آورند بگو که شما به راه خود ادامه دهید، ما نیز به راه خود ادامه خواهیم داد» (هود، ۱۲۱)؛ «و اگر باز هم روی بگردانند، بر تو جز تبلیغ رسالتات و وظیفه‌ای نیست» (نحل، ۷۲). ولی درست در جهت عکس آن در چندین آیه دیگر آمده است: «مشرکین را در هر جا یافتید بکشید و بگیرید و

محاصره کنید و در کمین‌شان باشید (توبه، ۱۵)، . . . این ملعونان را در هر جا بیابید بگیرید و به شدیدترین وجهی بکشید (احزاب، ۶۱)؛ بکشید آنهایی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی‌آورند (توبه، ۲۹)؛ آنها را بکشید و آواره کنید» (توبه، ۲۹).

یکی از بارزترین تناقضات قرآن را در آیه‌های مربوط به یهودیان می‌توان یافت که در بخشی از آنها گفته شده است: «ای بنی اسرائیل، به یاد آورید نعمت‌هایی را که ما به شما اعطاء کردیم و بر همه عالمیان برتری‌تان دادیم» (بقره، ۴۷)، «به بنی اسرائیل کتاب آسمانی فرستادیم و حکومت و نبوت عطا فرمودیم و آنان را بر همه جهانیان فضیلت دادیم» (جاثیه، ۱۶)، ولی در بخش دیگر از همین آیات آمده است: «اینان تورات را حمل می‌کنند مانند الاغی که کتابی را بر پشت کشد» (جمعه، ۵)، «حکایت آنها به سگی ماند که اگر بدو حمله آوری عوعو کند و اگر او را به حال خود گذاری باز عوعو کند» (اعراف، ۱۷۶). سزای این بدکاران ذلت آنها در این جهان و عذاب سخت در جهان دیگر است» (بقره، ۸۶)؛ «و ما آنها را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» (مائده، ۱۳)، «و بنی اسرائیل را در روی زمین پراکنده ساختیم» (اعراف، ۱۶۸). «این یهودیان به هر کدام از آنها آرزوی هزار سال عمر می‌کند، ولی عمر هزار ساله هم آنان را از عذاب خدا نرهند، زیرا خداوند به کردار ناپسندشان آگاه است» (بقره، ۹۶).

در سه جای مختلف قرآن حتی گفته شده است که عده‌ای از یهودیان به امر خداوند تبدیل به بوزینه شده اند (بقره، ۶۵، مائده، ۶۰، اعراف، ۱۶۶). در اینجا طبعاً فرصتی برای نقل همه ناسخ و منسوخ‌های قرآن نیست، ولی شاید بازگویی یک مورد به خصوص از آنها که به زندگی روزمره اعراب صدر اسلام مربوط می‌شود از نظر طنزی که در آن نهفته است جالب

باشد. این تناقض موضوع آیه‌ای از سوره بقره است که به موجب آن خداوند مقاربت مسلمانان را در شب‌های ماه رمضان با زنان‌شان ممنوع می‌کند، ولی چون مومنان این حرمت را رعایت نمی‌کنند، این بار خود خداوند از تصمیم خویش عدول می‌کند و دوباره این اجازه را بدانها می‌دهد، منتها از آنها می‌خواهد که لااقل در موقع اعتکاف در مساجد حد خدا را نگاه دارند: «ما قبلاً مقاربت شما را با زنان‌تان در شب‌های ماه رمضان حرام کرده بودیم، ولی چون در این راه نافرمانی می‌کنید و خود را به ورطه گناه می‌افکنید از گناه‌تان می‌گذریم و حکم خود را پس می‌گیریم و از این پس مقاربت با زنان‌تان را در شب‌های ماه روزه بر شما حلال می‌کنیم، ولی شما نیز حدود خدا را نگاه دارید و در هنگام اعتکاف در مساجد با آن مجامعت نکنید» (بقره، ۱۸۷).

حقایق «ناشناخته» یا داستان‌های شناخته‌شده؟

در هر سه کتاب آسمانی داستان‌های متعدد آورده شده که تورات و انجیل منبع آنها را گفتگوی چهل روزه یهوه با موسی در کوه سینا می‌داند، و در قرآن همین داستان‌ها «حقایق ناشناخته‌ای» دانسته شده اند که توسط خداوند به محمد وحی شده اند. برداشت عهد عتیق و عهد جدید در کتاب مقدس این است که همه این وقایع در سال‌های میان خلقت آدم و پایان عهد عتیق به وقوع پیوسته اند و پیش از تورات کسی بر آنها آگاهی نداشته است. در قرآن نیز از زبان خداوند گفته شده است «همه اینها حقایقی هستند که ما به صورت وحی برای تو (محمد) می‌فرستیم، و پیش از این، خود تو و قوم تو بر آنها آگاهی نداشتند» (هود، ۴۹، آل عمران، ۴۴، یوسف، ۱۰۲). با این همه امروزه مدارک فراوان تاریخی، اعم از الواح کشف‌شده باستان‌شناسی و آثار ادبی منظوم و منثور تمدن‌های بابلی و مصری و آشوری و پژوهش‌های محققان دو قرن اخیر، نشان داده اند که تقریباً همه این داستان‌ها از اسطوره‌ها و افسانه‌های ماقبل توراتی و طبعاً ماقبل اسلامی مایه گرفته اند و به قول مونتگمری وات، کارشناس نامی تاریخ اسلام، حتی یکی از آنها را نیز نمی‌توان یافت که در هنگام تدوین قرآن ناشناخته بوده باشند.

معروف‌ترین این افسانه‌ها، طوفان نوح است که به تصریح تورات و قرآن اندکی بعد از

خلقت آدم در زمان نوح پیغمبر روی داده است:

«... و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است. . . . و پشیمان شد که

انسان را بر زمین ساخته بود، و گفت انسان را که آفریده ام و بهایم و حشرات و پرندگان هوا

را از روی زمین محو سازم، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان. . . . پس به نوح گفت که اینک من تمامی بشر را هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و درون و بیرونش را به قیر بیالا، و طول کشتی ۳۰۰ ذراع باشد و عرض آن ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع. . . . و تو و پسرانت و زوجات و ازواج پسرانت به کشتی در آید، و از جمیع حیوانات از هر ذی‌جسدی جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد نر و ماده تا آنها را با خویشتن زنده نگاه داری. و از پرندگان به اجناس آنها و از هر آذوقه‌ای که خورده شود بگیر و در کشتی ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد. و من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم و هر موجودی را که ساخته‌ام از روی زمین محو می‌سازم. . . . پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود عمل نمود. . . . و چون طوفان آب بر زمین آمد در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده گردید، و خداوند در کشتی را از عقب بست، و طوفان چهل روز بر زمین می‌آمد و آب همی افزود و کشتی را برداشت تا از زمین بلند شد، و کشتی بر سطح آب می‌رفت تا آن که همه کوه‌های بلند که زیر تمامی آسمان‌ها بود مستور شد، و هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده و جمیع آدمیان مردند. . . . و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، و فقط نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود باقی ماند. . . . و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می‌یافت. . . . و خدا نوح و همه حیواناتی را که با وی در کشتی بودند به یاد آورد و بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید و روزنه‌های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد، و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه آرازات قرار گرفت. . .

.. و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را باز کرد و کبوتری را رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است؟ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت نزد وی به کشتی برگشت و نوح هفت روز دیگر درنگ کرده باز کبوتر را از کشتی رها کرد. و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتونی را در منقار داشت. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و نوح هفت روز دیگر درنگ کرد و کلاغی را رها نمود و او دیگر نزد وی برنگشت. و در سال ششصد و یکم از خلقت جهان در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد و نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش و همه حیوانات و حشرات و پرندگان و هر چه بر زمین حرکت می کند با اجناس آنها از کشتی به در شدند» (تورات، سفر پیدایش، خلاصه شده از باب های ششم و هفتم و هشتم).

در همین باره در قرآن آمده است:

«... و به نوح وحی کردیم که به ساختن کشتی در حضور ما و به دستور ما مشغول شو، و او به ساختن کشتی پرداخت، و چون از این کار فارغ شد به او خطاب کردیم که از هر جفتی دو فرد نر و ماده بردار و با جمیع زن و فرزندان و آنهایی که به تو ایمان آورده اند به کشتی برو تا به نام خدا کشتی روان شود و به ساحل نجات برسد (هود، ۳۸-۴۰)، و به نوح گفتیم که همه اهل بیت خود را به جز آن فرزندان که به هلاک او تصمیم گرفته ایم به کشتی بنشان، و چون با همراهانت در کشتی نشستنی ما را ستایش کن (مومنون، ۲۷ و ۲۸)، و چون موعد قهر ما فرا رسید از تنور آتش بجوشید و کشتی بر روی امواج مانند کوه به گردش در آمد، تا آن هنگام که به زمین خطاب شد که آب را فرو بر، و به آسمان خطاب شد که باران را قطع کن، و آب به یک لحظه خشک شد و به نوح خطاب شد که از کشتی فرو آی که سلام ما و برکات و

رحمت ما بر تو و بر آن امت‌ها و قبایلی باد که با تو همراه اند (هود، ۴۱-۴۸)، . . . و نوح را با همه آدمیان و حیواناتی که در کشتی وی بودند به ساحل سلامت رسانیدیم و باقی مردم همه را به دریا غرق کردیم (شعرا، ۱۱۹). و البته این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آن که ما آن را به تو وحی کنیم تو و قومت از آن کمترین خبری نداشتید (هود، ۴۹)».

علی‌رغم این تأکیدها، مدارک باستان‌شناسی موجود به روشنی حکایت از آن دارند که نه تنها پیش از قرآن، بلکه پیش از تورات نیز این «حکایت نوح در تمدن‌های باستانی بین‌النهرین شناخته شده بوده است، و مهم‌تر از آن این که اصولاً داستان تورات مستقیماً از همین اسطوره‌های ماقبل‌توراتی اقتباس شده است. این واقعیت وقتی دقیقاً روشن شد که الواح معروف به «لوحه‌های بابلی» در سال ۱۸۷۲ توسط هیئت باستان‌شناسی انگلیسی در بین‌النهرین به سرپرستی G. Smith کشف و ترجمه شد. این الواح حاوی متن کامل حماسه گلیگمش، مهم‌ترین اثر ادبی بین‌النهرین باستانی است که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح سروده شده است، و تازه خود آن اقتباسی از یک منظومه قدیمی‌تر متعلق به چهار هزار سال پیش است که در سومر سروده شده بود. لوحه آخرین این مجموعه که «لوحه یازدهم» نام دارد حاوی داستانی اساطیری است که به صورتی آشکار افسانه طوفان نوح تورات از آن گرفته شده است. خلاصه این منظومه، که کشف آن خود طوفان دیگری را چه در جهان باستان‌شناسی و چه در دنیای مذهبی برانگیخت، از روی ترجمه متن کامل آن که در سال ۱۹۶۹ در لندن به چاپ رسیده است، چنین است:

خدایان بزرگ چهارگانه، آنو، بعل، نی‌بیب، انوکی، از آفرینش آدمیان پشیمان می‌شوند، و در یک جلسه کنگاش در کنار فرات تصمیم می‌گیرند که همه آنها را همراه با یکدیگر

موجودات زمین با طوفانی از آب از میان ببرند. ولی «آ» Ea خدای آبها که در این جمع حضور دارد قلباً با نابودی نوع بشر مخالف است، بدین جهت محرمانه تصمیم خدایان را به نیزارهای کنار فرات خبر می‌دهد، و آنها نیز پیام «آ» را به گوش ماهیگیری به نام اوتاناپیشتم می‌رسانند و بدو هشدار می‌دهند که هر چه زودتر خانه‌ای را که در ساحل رودخانه برای خودش ساخته است خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد و زن و فرزند و اثاثه خود و نیز یک جفت نر و ماده از هر یک از چرندگان و پرندگان را در آن جای دهد تا از این راه زندگی در روی زمین ادامه یابد، زیرا که به زودی مرگ به سراغ همه زندگان خواهد آمد. اوتاناپیشتم این توصیه خدای آبها را می‌پذیرد و کشتی بزرگ به طول ۱۲۰ ذراع می‌سازد و خانواده و چهارپایان خود و جفت‌هایی از هر یک از حیوانات و پرندگان منطقه خویش را در آن جای می‌دهد. در این ضمن موعد تعیین شده توسط شمش (خدای آفتاب) فرا می‌رسد دریچه طوفان گشوده می‌شود و شش روز و شش شب باران سیل‌آسا از آسمان می‌بارد و آب از زمین می‌جوشد. وقتی که در سپیده‌دم روز هفتم طوفان آرام می‌گیرد، همه آدمیان و چرندگان و پرندگان نابود شده‌اند و فقط اوتاناپیشتم و همراهان او در کشتی وی که بر قله کوه نیسیر به خاک نشسته است زنده مانده‌اند. برای اطمینان فرو نشستن طوفان، اوتاناپیشتم کبوتری را از کشتی به بیرون می‌فرستد که پس از مدتی به علت آن که جائی برای نشستن نیافته است باز می‌گردد. بعداً کلاغی را به همین منظور می‌فرستد ولی این بار کلاغ باز نمی‌گردد، و آن وقت کشتی‌نشینان، اعم از آدمیان و چرندگان و پرندگان از آن بیرون می‌آیند و دور تازه‌ای از زندگی در روی زمین آغاز می‌شود.

ترجمه بخش پایانی این داستان در حماسه گیلگمش عیناً چنین است:

«در آغاز هفتمین روز طوفان، کبوتری را از کشتی بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و بازگشت، اندکی دیگر پرستویی را بیرون آوردم و پرواز دادم. او نیز رفت و بازگشت، زیرا جایی برای نشستن نیافته بود. بار دیگر کلاغی را بیرون آوردم و پرواز دادم. رفت و دید که آب‌ها فرو نشسته بودند. خورد و بازیگوشی کرد ولی باز نگشت. آن وقت گوشت قربانی را بر بالای کوهی که کشتی بر آن نشسته بود روی آتش گذاشتم و خدایان بوی دلپذیرش را شنیدند.»

در مورد همین قربانی، در تورات آمده است: «و نوح آتشی برای خداوند بر افروخت و از هر پرنده پاک که در کشتی بود گرفته قربانی‌های سوختنی بر آن گذرانید، و خداوند بوی خوش آن را شنید و در دل گفت که بعد از این دیگر زمین را به سبب انسان لعنت نکنم» (سفر پیدایش، باب هشتم، ۲۰ و ۲۱). ماجرای طوفان نوح نشانگر آشکاری است بر این که بسیاری از متون مذهبی، ولو آن که طی قرون متمادی از جانب میلیون‌ها افراد بشر وحی آسمانی تلقی شده باشند، تا چه اندازه می‌توانند با واقعیت‌های مسلم تاریخی و جغرافیائی و علمی و اخلاقی مغایرت داشته باشند.

از نظر زیست‌شناسی، تا کنون حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین ردیابی شده اند که بخش اعظم آنها در ادوار گذشته زمین‌شناسی منقرض شده اند و در حال حاضر کمتر از یک هزارم آنها باقی مانده اند که خود به تنهایی ۴۰ میلیون نوع، من جمله ۳۰ میلیون نوع حشره را شامل می‌شوند. این انواع همه از نظر علمی شناخته شده و تقسیم‌بندی شده اند و فسیل‌ها و نمونه‌هایشان موجود است. اگر مرحوم نوح می‌خواست از همه این چهل میلیون یک زوج نر و ماده در کشتی خود جای دهد، چنین کشتی می‌بایست بیشتر از تمام

دریای مدیترانه یا خلیج فارس طول و عرض داشته باشد، و نه آن کشتی باشد که خداوند در تورات ابعاد آن را دقیقاً سیصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع تعیین کرده است.

از نظر فیزیکی، حتی اگر ریزش باران بسیار بیشتر از چهل روز و چهل شب مورد ادعای تورات ادامه یافته باشد ممکن نیست از جو زمین آن قدر آب بر زمین بریزد که حتی سرزمین کوچک بین النهرین — چه برسد به تمام دنیا — تا قله کوهی چون آرات با ۵۰۰۰ متر ارتفاع به زیر آب برود. بیش از دویست سال پیش ولتر در همین مورد نوشت که برای این که قله کوه آرات را آب فرا بگیرد، لازم است ۱۲ اقیانوس بر روی یکدیگر گذاشته شوند که آخرین آنها ۲۴ بار بزرگ‌تر از آن اقیانوسی باشد که دو نیم‌کره ما را در میان دارد، و با شیطنت خاص خود افزود که اگر چنین معجزه‌ای روی داده باشد دیگر به هیچ معجزه دیگری در همه قرون و اعصار نیازی نبوده است.

از نظر اصالت تاریخی، با در نظر گرفتن این که طبق گزارش تورات طوفان نوح سه قرن پیش از ابراهیم پیغمبر روی داده، تاریخ وقوع این طوفان به حساب خود تورات می‌باید در حدود ۲۲ یا ۲۱ قرن پیش از میلاد مسیح باشد، یعنی در زمانی که دو هزار سال از آغاز تاریخ فراعنه مصر و هفتصد سال از بنای هرم بزرگ کئوپس می‌گذشته است، بی آن که نه هرمی و نه فرعون‌ی به زیر آب رفته باشد، و نه هیچ یک از تمدن‌های بزرگ موجود در آن زمان در مصر و بین النهرین و چین و هند به دست طوفان منقرض شده باشند.

..... و از نظرگاه اخلاقی، گذشته از این که خداوند (که به تأکید مکرر تورات و انجیل و

قرآن بر همه امور جهان پیشاپیش آگاه است و هر آنچه می‌گذرد با اطلاع و اجازه اوست)

نمی‌تواند مدت کوتاهی پس از آفرینش نوع بشر از کار خود پشیمان شده و به علت شرارت آدمیان تصمیم به نابودی آنان بگیرد، این پرسش مطرح می‌شود که گناه بقیه چرندگان و پرندگان و حشرات زبان‌بسته‌ای که هیچ شرارتی مرتکب نشده بودند در این میان چه بوده است؟

دو قرن پیش ولتر در ارتباط با همین داستان طوفان نوح نوشت: «همه این افسانه‌های مقدس نوعی قصه‌های هزار و یک شب، منتها غالباً با ظرافتی کمتر، هستند که بیشتر به درد لالائی بچه‌ها می‌خورند و ارتباطی با واقعیت‌های خود آئین یهود نیز ندارند، منتها چون در کاتالوگ کتاب‌های یهودی جا داده شده اند در طول زمان توسط یهودیان جنبه مقدس بدان‌ها داده شده، و این اعتقاد توسط مسیحیان که به دنبال یهود آمده اند ادامه یافته است.

داستان یوسف در مصر و ماجرای عاشقانه او با زلیخا که چهارده فصل از تورات و ۱۸۰ آیه از قرآن بدان اختصاص یافته، از نظر بسیاری از تاریخ‌شناسانی که این ماجرا را مورد بررسی قرار داده اند افسانه کاملاً ساختگی دیگری است که به جز در خود تورات، در هیچ مدرک تاریخی و ادبی و باستان‌شناسی مصری یا بابلی و کلدانی و آشوری و یونانی اشاره‌ای بدان نمی‌توان یافت، و تا آنجا نیز که تاریخ نشان می‌دهد هیچ فرعون مصری در هیچ دورانی صدر اعظم یا مباشر یهودی نداشته است.

قصه یوسف و زلیخا — که ولتر آن را یک رمان یهودی نام داده است — بسیار بیشتر از آن که بر مبنای روایت توراتی آن در جهان مسیحیت و یهود مورد توجه قرار گرفته باشد، بر مبنای روایت قرآنی آن در جهان اسلام و به خصوص در ادبیات و هنرهای زیبای ایران اسلامی

مورد توجه قرار گرفته است، و اشارات متعدد حافظ به ماجرای یوسف و زلیخا الهامبخش گوته نیز در سرودن زلیخا نامه او در دیوان شرقی شده است.

در قرن هجدهم برای نخستین بار اصالت این داستان توسط چند تن از محققان اروپائی (بولینگبروک و هربرت در انگلستان، بولانژه و فره و به خصوص ولتر در فرانسه، لسینگ و کلوپستوک در آلمان) مورد تردید قرار گرفت. در دیکسیونر فلسفی ولتر در این باره تذکر داده شده است که داستان عاشق شدن زلیخا به یوسف و انتقام جوئی او از این بابت که یوسف تن به همخوابگی با او نداده است، داستان شناخته شده‌ای است که سوابق آن را در مورد هیپولیت و فدر، بلروفون و استنوبه، هبروس و دمازیپ، تانیس و پریبه، میرتیل و هیپودامی، پله و دمنت و سیاوش و سودابه می‌توان یافت.

در عوض برای این افسانه ناشیانه که فرعون به محض این که یوسف خواب او را تعبیر کرد وی را به نخست‌وزیری خود برگزید احتمالاً سابقه‌ای نمی‌توان یافت، زیرا حتی در عقب‌مانده‌ترین کشورهای افریقائی و آسیائی هم مسلماً یک زندانی، آن هم از قوم بیگانه، تنها بابت یک تعبیر خواب به نخست‌وزیری نمی‌رسد. همه این پژوهشگران بر این عقیده اند که نه تنها این داستان از نظر تاریخی اصالت ندارد، بلکه از نظر واقعیت‌های اقلیمی نیز ممکن نیست آب نیل هفت سال پیایی از بستر خود بالا نیامده باشد بی آن که چنین فاجعه‌ای نابودی مصر را در پی بیاورد. داستان‌های متعددی که در ادبیات شرق و غرب درباره یوسف منتشر شده اند و معروف‌ترین آنها رمان زیبای توماس مان نویسنده بزرگ آلمانی قرن حاضر به نام «یوسف و برادران او» است همه از روایت توراتی یوسف مایه گرفته اند و طبعاً هیچ‌کدام اصالت تاریخی ندارند. به عقیده بولانژه محقق فرانسوی، داستان یوسف احتمالاً در زمان

سلطنت سلسله Ptolemeus در مصر (سده‌های چهارم تا اول پیش از میلاد) نوشته شده و به تورات ملحق شده است، زیرا در سال‌های سلطنت «اورگتوس» سومین پادشاه این سلسله بود که شخصی به نام یوسف به مباشرت کل املاک سلطنتی مصر منصوب شده بود.

داستان یوسف آن طور که در قرآن آمده، نسبت به داستان توراتی یوسف تغییرات و نیز اضافاتی دارد، و در یک جای آن به یوسف معجزه‌ای نسبت داده شده است که در خود تورات ذکری از آن نیست: «... و یوسف گفت پیراهن مرا به کنعان ببرید و روی صورت پدرم بگذارید تا نیروی از دست رفته بینائی او به وی باز گردد» (یوسف، ۹۳). این معجزه و همه اضافات دیگر از کتاب تفسیری میدراش و از رساله یهودی وصیت‌نامه یوسف (باب‌های ۱۰-۳) گرفته شده است.

در قرآن داستان خاص درباره موسی آمده که در تورات بدان اشاره نشده است، ولی در ادبیات یهودی متاخرتر از تورات (قرن سوم میلادی) که در میان جامعه یهودی عربستان صدر اسلام رایج بوده از آن سخن رفته است:

«موسی به خدمتگزار جوانی که با او همراهی می‌کرد گفت: تا وقتی که محل اتصال دو دریا (شیرین و شور) را به یکدیگر پیدا نکنم آرام نخواهم نشست ولو آن که هفتاد سال راه باشد. هنگامی که به ملتقای این دو دریا رسیدند ماهی را که برای خوردن همراه داشتند جا گذاشتند و ماهی در دریا به راه خود رفت. پس از طی مسافتی موسی به خدمتگزار خود گفت که غذای ما را بیاور، زیرا که از طی راهی چنین دور خسته شده ایم. ولی جوان گفت آیا متوجه نشدی که در آن وقت که ما به تخته سنگی تکیه داده بودیم ماهی را فراموش کردم، و

یقین دارم که شیطان مرا بدین فراموشی وا داشت، و لاجرم ماهی راه خود را باز گرفت. موسی گفت: به هر حال ما بدانچه می‌جستیم دست یافتیم، سپس راهی را که آمده بودند در جهت بازگشت در پیش گرفتند. و در عرض راه به یکی از بندگان ما برخوردند که او را مشمول عنایت خاص خویش قرار داده بودیم و بخشی از علم خود را بدو آموخته بودیم.^۱

موسی بدو گفت: آیا می‌توانم همراه تو طی طریق کنم تا شمه‌ای از آنچه را که درباره راه راست به تو آموخته شده است به من نیز بیاموزی؟ وی پاسخ داد: همانا تو بر آنچه بر من می‌طلبی صبر نداری، چگونه بر آموختن همه آنچه نمی‌دانی صبر خواهی داشت؟ موسی گفت: اگر خدا بخواهد مرا صبور خواهی یافت و از هیچ یک از اوامر تو نافرمانی نخواهم کرد. خادم ما به وی گفت: در این صورت همراه من بیا اما درباره هیچ از آنچه خواهی دید پیش از آن که من درباره آن به تو توضیحی دهم از من پرسشی مکن. و هر دو به راه افتادند و بر کشتی نشستند. خادم ما شکافی در آن کشتی پدید آورد و موسی بدو گفت: آیا این شکاف را به وجود آوردی تا کسانی را که در آن اند در دریا غرق کنی و کاری بسیار ناصواب انجام دهی؟ موسی گفت: فراموشکاری مرا بر من ملامت مکن و چیزی چنین دشوار را از من نخواه. و باز به راه خود رفتند و این بار با نوجوانی رو به رو شدند که خادم ما او را کشت. موسی بدو گفت: تو کسی را که قتل نفس نکرده بود کشتی و کاری بس نادرست کردی. و وی گفت: به تو نگفته بودم که با من صبر نتوانی کرد؟ موسی جواب داد: اگر بعد از این از تو درباره چیزی پرسشی کنم دیگر مرا همراهی نپذیر و اکنون نیز پوزش مرا قبول کن. و باز به راه خود رفتند و به شهری رسیدند که از ساکنان آن درخواست غذایی برای خوردن کردند، ولی آنان از قبول

۱- مفسران معتبر قرآن: طبری، زمخشری، ثعالبی، بیضاوی، رازی، ابن همسفر موسی را خضر پیغمبر دانسته اند.

تقاضای ایشان سر باز زدند. و در همان هنگام دیواری را در برابر خویش یافتند که در حال فرو ریختن بود، و خادم ما آن را به صورت اول بازگردانید. موسی گفت: حق بود که از آنان مطالبه اجرتی کرده باشی. خادم ما به وی پاسخ داد: اکنون وقت جدائی ما فرا رسیده است، و من می‌توانم توضیحاتی را که بر شنیدن آنها صبر نداشتی به تو بدهم. آن کشتی که من بر آن شکاف آوردم متعلق به ماهیگیران فقیری بود که از راه آن امرار معاش میکردند، و من آن را عمداً آسیب رسانیدم، زیرا که در پشت سر ایشان پادشاهی بود که کشتی‌ها را به زور تصاحب می‌کرد. و آن جوانی که کشتم فرزند پدر و مادری بود که هر دو به خدا ایمان داشتند و بیم آن بود که وی عصیان و کفر را بر آنان تحمیل کند، و خواستم که پروردگار در عوض فرزندی شایسته‌تر و پاک‌دل‌تر بدان دو عطا فرماید. و اما آن دیواری که بر جای خودش باز گرداندم متعلق به دو طفل یتیم بود که اهل آن شهرند و گنجینه‌ای که بدان‌ها تخصیص یافته است در زیر این دیوار پنهان بود. چون پدر این دو طفل مرد صالحی بود خداوند مقرر فرموده بود که این گنج دست‌نخورده باقی بماند تا آنان به هنگام بلوغ آن را به صورت لطفی از جانب پروردگارشان در اختیار آورند. هیچ‌کدام از اینها را که کردم به اختیار خود نکردم، بلکه امر خداوند را به اجرا درآوردم، و این بود توضیحی که بر شنیدنش صبر کافی نشان ندادی» (کهف، ۶۰-۸۱).

داستانی که در قرآن آمده، رونوشت دقیقی از یک داستان یهودی قرن سوم میلادی است که در آن ماجرای مسافرت یوشوهابن لوی خاخام بزرگ به اتفاق الیاس پیغمبر یهود و مکاشفات آنان در این سفر شرح داده شده است. این داستان به همراه یازده داستان دیگر یهودی توسط نیصیم بن یعقوب مورخ و خاخام یهودی اواسط قرن یازدهم در قیروان در

مجموعه واحدی به نام حیبوریا فح گردآوری شده است که در قرن گذشته محقق آلمانی J. Pelling در رساله خود درباره کتاب مذهبی یهودی بت هامیدراش آن را مفصلاً ارزیابی کرده و الکساندر کوهوت تورات‌شناس و خاخام اعظم نیز ترجمه بخشی از آنها را به انگلیسی در مجله امریکائی «نیویورک ایندپندنت» (ژانویه ۱۸۹۱) منتشر کرده است.

داستان زورآزمائی داود پیغمبر با جالوت (Goliath) پهلوان فلسطینی که از افسانه‌های ساخته و پرداخته تورات است، در قرآن از کتاب سموئیل تورات گرفته شده است، که به روایت آن پهلوان شکست‌ناپذیر فلسطینی به یاری یهوه تنها با یک سنگ پرتاب شده از فلاخن داود به هلاکت می‌رسد: «و داود به شائول گفت همانا این فلسطینی ختنه‌نشده به دست من کشته خواهد شد، زیرا که لشکریان خداوند را به بی‌آبرویی کشانده است، و خداوند جالوت را به دست ما خواهد سپرد. پس سنگی در فلاخن انداخت و سنگ بر میان پیشانی جلیات خورد و او را بر زمین انداخت، و پس داود وی را بکشت و سرش را از تن جدا کرد و بنی اسرائیل اردوی فلسطینان را غارت نمودند» (کتاب اول سموئیل، باب هفدهم، ۴۸-۵۴). در همین مورد در قرآن آمده است: «... و هنگامی که داود و کسانش با جالوت و سپاهیان او رو به رو شدند، گفتند که پروردگارا، پایهای ما را استوار دار و ما را بر کافران یاری ده. پس خداوند آنها را یاری بخشید و داود جالوت را بکشت» (بقره، ۲۴۹). در قرآن در این مورد حتی متن تورات با تغییری در نحوه انشای آن تکرار شده است: «و پنج نفر از شما صد نفر از دشمنان‌تان را تعاقب خواهند کرد و صد نفر از شما هزار نفر از آنان را خواهند راند» (سفر لایوان، باب بیست و ششم، ۸)، «... چه بارها که گروهی کوچک را یاری دادیم تا با اجازه

ما گروهی فراوان را مغلوب کنند» (بقره، ۲۴۹).

داستان سلیمان پیغمبر که در هفت سوره و چهل و نه آیه قرآن به تفصیل از آن سخن رفته، در اصل از تورات نقل شده ولی روایتی که در قرآن درباره قدرت معجز آسای او و فرمانروائی افسانه‌ای وی بر اجنه و دیوان مرغان و موران و باد و طوفان آمده هیچ‌کدام در تورات و انجیل نیامده است. بررسی‌های عده‌ای از تورات‌شناسان روشن کرده است که منبع این مطالب چندین متن خاخامی مربوط به شرح و تفسیر تورات به نام «میدراش کوحلت رباح» و «ترگوم شنی» مکمل کتاب استر و «بت هامیداراش» است که عموماً متونی غیر موثق هستند، ولی در جوامع یهودی عربستان در زمان ظهور اسلام رایج بودند.

در خود تورات تنها بر شکوه دربار سلیمان و قدرت مادی او و در عین حال بر خردمندی و حکمت وی تأکید نهاده شده است و نه بر جنبه افسانه‌ای قدرت و:

«... و سلیمان را هفتاد مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود، سوای سه هزار و سیصد نفر ناظر کار که بر عاملان ضابط بودند. و سلیمان را چهل هزار آخور اسب بود. و آذوقه او برای هر روز سی کر آرد نرم و شصت کر بلغور و ده گاو پروار و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغ‌های فربه بود. قربانی که او برای خداوند گذرانید بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند بود... و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حد زیاده و وسعت دل مثل ریگ کناره دریا عطا فرمود. و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج. و درباره درختان سخن گفت از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها می‌روید، و نیز درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان سخن گفت، و از جمیع

طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند» (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم، ۲۲-۳۴). ولی در همین مورد قرآن حکایت می‌کند که: «... و ما باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا به امر او بوزد، و برخی از شیاطین را مأمور که برای او غواصی کنند (انبیاء، ۸۱ و ۸۲) و آنان را دو به دو در زنجیر کشیدیم (ص، ۳۸) و به سلیمان زبان مرغان را آموختیم (نمل، ۱۶)، و سپاهیان سلیمان را از اجنه و آدمیان و پرندگان به صورت صفوفی منظم گرد آوردیم (نمل، ۱۷) و باد صبحگاهی را فرمودیم که مدت یک ماه بوزد و باد شامگاهی را فرمودیم که ماه دیگر بوزد (سبا، ۱۲)».

در مورد ماجرای سلیمان و بلقیس (ملکه سبا) نیز روایت تورات در قرآن بر اساس همین منابع خاخامی تغییر کرده است. در تورات درباره این ملکه آمده است که: «... و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید نزد او آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگ‌های گران‌بها بار شده بود به اورشلیم وارد شده به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود گفتگو کرد و سلیمان تمامی مسائل‌اش را پاسخ گفت و چیزی از او مخفی نماند که برایش بیان نکرده باشد. پس ملکه سبا بدو گفت: متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت آورد و تو را بر کرسی اسرائیل نشانید. و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات زیاده از حد و سنگ‌های گران‌بها داد، و مثل این عطریات هرگز به آن فراوانی نیامد. و سلیمان به ملکه سبا تمامی اراده او را که خواسته بود داد سوای آنچه از کرم ملوکانه خود به وی بخشید، پس او با بندگانش به ولایت خود بازگشتند» (کتاب پادشاهان، باب دهم، ۱-۱۴). ولی همین ماجرا در قرآن بدین صورت آمده است که: «چون سپاهیان سلیمان از اجنه و مرغان در برابرش صف

کشیدند، سلیمان در صف مرغان گفت چرا هدهد را در این جمع نمی‌بینم و همانا که اگر عذر موجهی برای غیبت خود نداشته باشد سرش را می‌برم. ولی هدهد درست در همین موقع آمد و بدو گفت از جایی دور آمده‌ام که آن را نمی‌شناسی و خبری نادانسته برایت از سرزمین سبا و از ملکه آن دارم که بر اورنگ بزرگی تکیه زده است و بر مردم بسیاری سلطنت می‌کند که به خورشید، و نه به خداوند، سجده می‌برند» (نمل، ۲۰-۴۲). در همین سوره نمل در دنباله این مطلب آمده است که: «سلیمان گفت کدام یک از شما سران قوم حاضر این تخت را برای من بیاورد؟ و عفریتی از جمع جنیان گفت: پیش از آن که از جای برخاسته باشی آن را برایت خواهم آورد» (نمل، ۳۸). این موضوع عیناً از تفسیر یهودی بت‌هایمیدراش گرفته شده، با این تفاوت که در تفسیر یهودی عفریت‌ها تخت خود سلیمان را بر دوش خود در فضا می‌بردند و نه تخت ملکه سبا را. در جای دیگر از قرآن نوشته تورات با تغییر زیاد در مورد معبد سلیمان مورد اقتباس قرار گرفته است: «و به فرمان ما اجنه‌ای که در خدمت سلیمان بودند برای او چشمه مسین (عین القطر) ساختند و اگر در این کار قصور می‌کردند طعم آتش جهنم را بر آنان می‌چشانیم. و آنها هر چه سلیمان می‌خواست از محراب‌ها و پیکرها و آبگیرها و دیگرها برایش به محکمی می‌ساختند» (سبا، ۱۳). در تورات در همین باره آمده است که: «... و حیرام به فرمان سلیمان برای معبد آبگیرهای برنجین و دیگرها و پیکرها و محراب‌ها ساخت» (کتاب اول پادشاهان، باب هفتم، ۳۸-۳۹ و کتاب دوم تواریخ ایام، باب چهارم، ۶).

در جای دیگر در قرآن به صورتی ابهام‌آمیز گفته شده است: «بلی، ما با گذاشتن بدن دیگری بر روی تخت سلیمان او را آزمودیم، اما او از گناه خود پشیمان شد» (ص، ۳۴). منبع این آیه افسانه‌ای یهودی است که آن نیز از تفسیر خاخامی «بت‌هایمیدراش» گرفته شده

است، و به موجب آن سلیمان بر اثر گناهان‌اش نگین سحرآسائی را که همه قدرت‌اش از آن ناشی می‌شد گم کرد و موقتاً سلطنت‌اش را از دست داد و سرگردان شد، و شیطان که به قالب او در آمده بود بر تخت وی نشست، ولی سلیمان از گناه خود توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت و در نتیجه نگین‌اش را باز یافت و به تخت سلطنت‌اش برگشت (بت‌های امیداراش، فصل دوم، بندهای ۸۶ و ۸۷).

.....

ماجرای یونس و ماهی، آن طور که در تورات آمده و در قرآن نیز به همان صورت بازگو شده است، داستان یک پیغمبر یهود است که مانند عیسی اهل جلیله بوده است. وی از آنچه در شهر خدا، اورشلیم، می‌گذرد سخت ناراضی است و همه آنها را از چشم خود خدا می‌بیند، بدین جهت تصمیم می‌گیرد به دورترین محل ممکن یعنی شهر ترسوس (ترشیش) در اسپانیای کنونی که در آن وقت کشور ثروتمند و مقتدری بود برود. بدین منظور به یک کشتی عازم این شهر سوار می‌شود، ولی در راه خدا او را غضب می‌کند و طوفان سهمگین می‌فرستد و کشتی نشستگان که می‌دانند او پیغمبر اسرائیل است از وی می‌خواهند برای فرو نشستن طوفان نزد خدای خود دعا کنند، ولی وی چون با خدا قهر کرده است حاضر بدین کار نمی‌شود و در نتیجه ملوانان خود او را به دریا می‌اندازند و با این کار آنها طوفان آرام می‌گیرد. منتها یونس غرق نمی‌شود، بلکه به امر خدا ماهی بزرگی او را می‌بلعد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی می‌ماند و سپس ماهی او را در ساحل استفرغ می‌کند. وی از آنجا به شهر نینوا — پایتخت معروف آشور — می‌رود و از جانب یهوه به مردم آن اطلاع می‌دهد که چون مرتکب شرارت شده و از خدا روی گردانیده اند به زودی نینوا ویران خواهد شد، و مردم نینوا و

پادشاه‌شان که از کارهای خود پشیمان شده اند به سوی خدا باز می‌گردند و خدا نیز از ویران کردن شهر منصرف می‌شود. اما این کار او مورد پسند یونس قرار نمی‌گیرد، و او با خشم به یهوه می‌گوید: آیا آن وقت که در وطنم بودم پیش‌بینی نمی‌کردم که تو تهدید می‌کنی اما بدان عمل نمی‌کنی و جرئت کار جدی نداری، و به همین جهت هم بود که می‌خواستم از تو به سوی ترشیش فرار کنم، حالا که این طور است جان مرا بگیر، زیرا مرگ در این شرایط برای من بهتر از زندگی است. و یک بار دیگر از خدا قهر می‌کند و در بیرون نینوا کنار کوره‌راهی می‌نشیند. خدا به بوته‌ای که در کنار او روئیده است امر می‌کند آن قدر رشد کند که در آفتاب سوزان بین النهرین بر یونس از این بابت بسیار خرسند می‌شود، ولی خدا این بار کرمی را مأمور می‌کند که ریشه بوته را بخورد و بوته خشک می‌شود و یونس دوباره به خشم می‌آید. در این موقع خدا به او پیام می‌فرستد که اگر تو به خاطر خشک شدن این بوته که خودت هیچ زحمتی در کاشتن متقبل نشده بودی این طور ناراحت شده ای چگونه من برای شهر بزرگی که صد و بیست هزار نفوس در آن زندگی می‌کنند و این همه چهارپایان نیز در آن به سر می‌برند دل‌سوزی نکنم؟ و ماجرای یونس بدین ترتیب پایان می‌یابد، در حالی که او متقاعد نمی‌شود و در نافرمانی خود باقی می‌ماند.

ولتر که این کتاب بسیار کوتاه تورات را فقط یک «قصه بی سر و ته» می‌شمارد تذکر می‌دهد که این داستان که در دوران یونانی فلسطین نوشته شده رونوشتی از یک افسانه باستانی یونانی است که دو تن از شعرای معروف یونان هومر و لیکوفورن آن را در شرح دروازه خوان هرکول نقل کرده اند، و طبق آن هرکول سه روز و سه شب در شکم یک غول دریائی به سر می‌برد و در آنجا جگر او را کباب می‌کند و می‌خورد، و غول دریائی از درد او را

بیرون می‌اندازد. و به همراه این توضیح می‌پرسد که اولاً چه طور شد که یونس که در ساحل دریا از دهان ماهی بیرون افتاده بود به آسانی به نینوا رفت که چند صد کیلومتر از دریا فاصله دارد، و ثانیاً چه طور وقتی که خود اورشلیم شهر خدا و شهر پیغمبران و قوم برگزیده او در طول سال‌ها در حال شرک باقی مانده بود، مردم مشرک نینوا تنها در عرض بیست و چهار ساعت با موعظه یونس به خداپرستی روی آوردند، و سرانجام این که چه طور در حالی که شهر نینوا در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح به دست مادها در آتش سوخته و به کلی ویران شده بود و بعد از آن نیز هرگز دوباره آباد نشد، یونس در قرن سوم پیش از میلاد توانست در آنجا موعظه کند و مردم آن را به راه راست بیاورد؟

داستان گنج قارون در قرآن از داستان‌هایی است که بازتاب وسیعی در ادبیات جهان اسلام در طول قرون داشته است. این داستان در سوره قصص چنین آمده است: «قارون یکی از قوم موسی بود ولی بر او سرکشی کرد. ما بدو گنج‌هایی عطا کرده بودیم که حتی حمل کلیدهای آنها برای مردانی قوی‌هیکل دشوار بود. قوم او بدو گفتند: شادمان مشو که خداوند شادمانان را دوست ندارد، و در میان نعمت‌هایی که خدا نصیب تو فرموده است سراغ از آخرت خود بگیر، و سهم خویش را از زندگی این جهان نیز بگیر، و نکوئی کن همان طور که خداوند به تو نکوئی کرده است. به دنبال فساد در ارض مرو زیرا خداوند فسادکنندگان را دوست ندارد، ولی قارون بدانان گفت من هر آنچه را که دارم از کاردانی خودم دارم. و آیا نمی‌دانست که خداوند پیش از او در طول قرن‌ها سرکشانی سخت‌تر از او را به شماری بیشتر به هلاکت کشانده است و گناه‌کاران کیفر گناهان خویش را خواهند داد؟ و چنین بود که با شکوه و جلال بسیار به

سوی کسانی رفت و مردمان با یکدیگر گفتند که چه خوب بود اگر ما نیز ثروت قارون داشتیم که ثروتی بسیار گران است. . . . اما ما قارون و خانه او را به زیر زمین فرو بردیم در حالی که هیچ گروهی را خارج از خدا برای یاری نداشت و هیچ کس به داد او نرسید. و آن کسانی که دوش بدو غبطه خورده و آرزو کرده بودند که در جای او باشند بامدادان گفتند: بدا به حال تو، زیرا که خداوند نعمت‌های خود را به هر کس که از میان خادمان خواسته باشد عطا می‌کند» (قصص، ۷۶-۸۲).

این داستان تماماً از تورات و از تلمود گرفته شده است (سفر خروج، باب ششم، ۲۱، سفر اعداد، باب شانزدهم، کتاب اول تواریخ ایام، باب ششم، ۷) که به روایت آنها قارون (در زبان عبری Qorah) یکی از بزرگان قوم لاوی به همراه چند تن دیگر از شیوخ اسرائیل و دویست و پنجاه نفر از فرزندان قوم علیه موسی و هارون سرکشی کرد و موسی او را به آزمایش خواند و چون وی گناه‌کار شناخته شد زمین دهان باز کرد و او را با همه همراهان و کلیه مال و منال‌اش فرو برد (سفر اعداد، باب شانزدهم، ۳۱-۳۳ و باب بیست و ششم، ۱۰). به گفته تلمود (سهندرین الف، ۱۰) تنها کلیدهای گنج‌های قارون بار سیصد قاطر می‌شد.

داستان اصحاب و کهف که سوره خاصی در قرآن بدان اختصاص داده شده، ماجرای افسانه‌ای چند جوانی است که به خواست خداوند به درون غاری پناه می‌برند و خداوند آنان را برای مدتی به خواب می‌برد و بعداً بیدار می‌کند. از شمار این گروه در قرآن به صورت معما سخن رفته است: «کسانی خواهند گفت: آنها سه تن بودند و چهارمین‌شان سگ‌شان بود، و کسانی خواهند گفت آنها پنج تن بودند و سگ‌شان ششمین‌شان بود. کسانی دیگر نیز برای حل معما خواهند گفت که آنان هفت تن بودند و سگ همراه‌شان هشتمین‌شان بود. بدیشان

بگو شمار حقیقی آنها را پروردگار من می‌داند ولی تنها کسانی معدود بر این شمار آگاه اند» (کهف، ۲۲). خفتگان غار پس از بیداری درباره آنچه برایشان گذشته است به گفتگو می‌پردازند: «یکی از آنان از دیگران پرسید: چه مدت در اینجا به سر بردید؟ و آنان پاسخ دادند: یک روز، یا شاید بخشی از یک روز. و گفتند خدای شما بهتر از هر کس بر زمان شما توقف شما در اینجا آگاه است. پس یکی از خودتان را با سکه موجود به شهر بفرستید تا در آنجا نیکوترین خوراک را بخرد و برای خوردن شما بیاورد. و ندانستند که سیصد سال، و نه سال فزون بر آن، در غار مانده بودند» (کهف، ۱۰-۱۹ و ۲۵).

این داستان اقتباس آشکاری از افسانه «هفت خفته» است که در سال ۵۶۰ میلادی (قرن پیش از اسلام) در کتاب سن گریگوریوس قدیس معروف مسیحی به تفصیل نقل شده بود.^۱ و خود آن نیز بازگوئی متن دیگری بود که پیش از آن یاکوبوس سروجی راهب سریانی قرن پنجم مسیحی در کتاب خود آورده بود.^۲ موضوع داستان شرح حال هفت جوان مسیحی است که در غاری نزدیک شهر Ephesus در محل از میر کنونی به خواب می‌روند و سه قرن بعد از آن به تصور این که تنها یک روز خوابیده اند بیدار می‌شوند و به شهر می‌روند ولی خود را در محیطی به کلی ناشناخته می‌یابند.

.....

George Tourensis: De Gloria Confessorum. ۱۵۶۳، چاپ پاریس، ۱۲۲-۱۲۴.

۲. Jacobus Saroujensis De Pueris Ephesi A. Assemani ترجمه لاتینی (جلد بیست و هفتم از مجموعه Bibliotheca Orientalis صفحات ۲۸۳ و ۲۳۵) محقق و متصوف فقید فرانسوی، لویی ماسینیون درباره این داستان پژوهش مفصلی به نام Les Sept dormants, apocalyse de l'Islam منتشر کرده است (Melange Opera) از مجموعه آثار لویی ماسینیون (صفحات ۱۰۴ تا ۱۸۰) در سال ۱۹۶۳ در پاریس چاپ شده است.

۱. «اهل الکهف» انجام داده که ترجمه فرانسه آن با عنوان Le Culte Liturique et populaire des sept dormants, martyrs d'Ephese در جلد سوم (Opera Minora) از مجموعه آثار لویی ماسینیون (صفحات ۱۰۴ تا ۱۸۰) در سال ۱۹۶۳ در پاریس چاپ شده است.

شیخ مهدی الهی قمشه‌ای در «تفصیل آیات القرآن الحکیم» در اشاره بدین ماجرا می‌نویسد مکه یهودیان درباره این آیه قرآن که اصحاب کهف سیصد سال و نه سال هم زیاده در غار به خواب رفتند به حضرت علی علیه السلام اعتراض کرده اند که این نه سال اضافی در تورات ما نیست، ولی حضرت به آنها پاسخ دادند این نه سال تفاوت برای این است که سال شما شمسی است و سال ما قمری. شاید لازم به تذکری از داستان اصحاب کهف به میان آمده است.

داستان ذوالقرنین و مأجوج و مأجوج، به نوبه خود در کتاب دیگری از همین یعقوب سروجی راهب سربانی که بخش بزرگی از آن به افسانه رفتن اسکندر به جستجوی چشمه آب حیات به منظور برخورداری از عمر ابدی اختصاص یافته به تفصیل ذکر شده است.^۱ به موجب این داستان (که موضوع آثار ادبی متعدد پارسی و عربی قرار گرفته) اسکندر در سفر به چشمه آب حیات برای جلوگیری از حمله مأجوج و مأجوج دیواری از آهن به دست آهنگران خود در پیش روی آنها می‌کشد. در قرآن این ماجرا به ذوالقرنین (که به طور سنتی همان اسکندر دانسته می‌شود) نسبت داده شده است: «و از تو (محمد) داستان ذوالقرنین را پرسند. بگو که ما (خدا) او را در زمین فرمانروائی دادیم، و از هر چیزی شمه‌ای آگاهش گردانیدیم. و او از این دانش خود پیروی کرد تا آن که به جایی رسید که خورشید در آن غروب می‌کند، و خورشید را دید که در چشمه گرمی فرو شد. و نزدیک آن چشمه مردمانی را یافت. بدو گفتیم ای ذوالقرنین، از اینان هر که را لازم بدانی عذاب کن و با هر کدام که شایسته دانی ملاطفت نما. گفت آن کس را که کافر است البته عذاب کنم تا آن که بعداً از جانب خداوند عذابی سخت‌تر بیند، و آن کس را که ایمان آورده بدو پاداش نیکو دهم. آن گاه به راه خود ادامه داد تا به آنجائی رسید که خورشید طلوع می‌کرد، و برگروهی می‌تافت که میان آنان و خورشید پوششی نبود، و البته ما از احوال ایشان باخبریم. و در ادامه سفر خود به میان دو سد رسید، و آنجا قومی را یافت که فهم سخن نمی‌کردند، و بدو گفتند یا ذوالقرنین، همانا که مأجوج و مأجوج در سرزمین ما فساد بسیار می‌کنند، آیا اگر خرج آن را بدهیم تو سدی میانه ما و آنها خواهی بست؟ آن گاه ذوالقرنین فرمان داد تا آهن بیاورند و زمین را حفر کنند تا به آب

۱- ترجمه انگلیسی این کتاب از اصل سربانی آن در سال ۱۸۸۹ توسط خاورشناسان انگلیسی A.T.W. budge با عنوان The history of Alexander the Great, being the Syrian version of the Pseudo-Callistene در آکسفورد به چاپ رسیده است.

برسد، و از سنگ و آهن دیواری ساختند و بر آن آتش افروختند و آن گاه مفرغ گداخته بر آن ریختند و از آن پس یاجوج و ماجوج بر شکستن سد و رفتن بر بالای آن توانائی نیافتند. و ذوالقرنین گفت: این رحمت پروردگار من است، و آن گاه که وعده خدای من فرا رسد این سد را متلاشی گرداند، و البته وعده خدای من محقق است» (سوره کهف، ۸۳ تا ۹۷).

موضوع یاجوج و ماجوج پیش از قرآن در تورات (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هشتم، ۲ و ۳) و در انجیل (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیستم، ۸ و ۹) مطرح شده بود. در مکاشفه یوحنا در این باره آمده است که: «... و چون مدت هزار سال به سر رسد شیطان از زندان خود خلاص یابد و بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهان اند یعنی یاجوج و ماجوج را که عددشان چون ریگ دریا است گمراه کند»^۱.

داستان «خفته صد ساله» یکی دیگر از داستان‌های قرآن است که از دو کتاب مذهبی درجه دوم یهود گرفته شده، ولی در خود تورات سخنی از آن نرفته است. در این باره در قرآن آمده است: «... و آن مرد بر شهری گذشت که ویرانه و خالی از سکنه بود. و گفت چگونه ممکن است خداوند چنین ویرانه‌ای را پس از مردنش دگر باره زنده کند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال بمیراند و آن گاه دوباره جان داد، و از او پرسید چه مدت در این حال بودی؟ جواب داد یک روز. و خداوند گفت: نه، تو صد سال در اینجا ماندی، و بنگر که نه خوراک و نه پوشاک هیچ کدام فاسد نشده اند و الاغ‌ات را نیز ببین که همچنان بر جای خود

۱- قرآن در جای دیگر یاجوج و ماجوج را مأموران اجرای غضب الهی معرفی می‌کند: «و حرام کردیم به هر شهری که قصد هلاک مردم آن را داشته باشیم که اینان از کفر خود توبه کنند، تا زمانی که دروازه‌ها را بر روی یاجوج و ماجوج بگشائیم» (انبیاء، ۹۵-۹۶). احادیث اسلامی نیز کراراً از یاجوج و ماجوج و نقش آنها در آخر الزمان یاد کرده اند. در این باره بحار الانوار مجلسی به نقل از حضرت امام جعفر صادق می‌نویسد: «و چون آخر الزمان رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است شکسته شود و آنها از هر بلندی به سرعت سرازیر شوند و ماجوج امتی است که هر یک چهارصد طایفه اند، و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند پدید آورد، و ایشان سه صنف باشند: صنفی از ایشان مانند درختان بلندند، صنف دیگر طول و عرض‌شان مساوی است و همین صنف اند که هیچ کوه آهنی در پیش ایشان نمی‌ایستد، صنف سوم یک گوش خود را فرش می‌کنند و گوش دیگر را لحاف، و از کنار هر فیلی و شتری و خوک‌ی که می‌گذرند آن را می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر می‌کنند» (بحار الانوار، جلد سیزدهم).

ایستاده است. و استخوان‌ها را ببین که چگونه ما آنها را به هم پیوند می‌دهیم و بعد با گوشت می‌پوشانیم» (بقره، ۲۵۹). قسمت اول این داستان از یک روایت حبشی کتاب «باروخ» اقتباس شده است که اندکی قبل از ظهور اسلام نوشته شده بود و در مکه با آن آشنا بودند، و به موجب آن عبد ملک کوشی (حبشی) یرمیا پیمبر یهود را از سیاه‌چال بیرون می‌آورد، و در عوض ارمیا از خداوند می‌خواهد که او را که مومن پاک‌نهادی است شاهد سقوط اورشلیم که به امر خداوند موعود آن نزدیک بود نکند، و خداوند بدو دستور می‌دهد که عبد ملک را به تاکستانی معین بفرستد و وی تا هنگام بازگشت ملت اسرائیل به اورشلیم پس از پایان اسارت بابل در آنجا بماند. بدین ترتیب عبد ملک به تاکستان موعود می‌رود و در آنجا سرش را روی یک سبد انجیر می‌گذارد و مدت ۶۶ سال به خواب می‌رود، و وقتی که پس از بازگشت یهودیان به اورشلیم در پی فرمان کورش کبیر بیدار می‌شود هنوز انجیرهای درون سبد تازه هستند. بخش دوم این داستان که در آن از زبان خداوند گفته می‌شود: «استخوان‌ها را ببین که چگونه آنها را به هم پیوند می‌دهیم و با گوشت می‌پوشانیم» آشکارا از این بند از کتاب حزقیال در تورات گرفته شده است که: «و دیدم که هر استخوانی به استخوان دیگری که بدان مربوط بود نزدیک شد و بدان پیوست، و نگریستم که پی و گوشت بر آنها بر آمد و سپس پوست همه آنها را از بالا پوشانید» (کتاب حزقیال نبی، باب سی و هفتم، ۷ و ۸).

داستان لقمان حکیم که سوره خاصی از قرآن به نام او نامیده شده است، اقتباس دیگری از منابع یهودی است. کتابی که این روایت از آن گرفته شده یک اثر بسیار قدیمی یهودی متعلق به پیش از میلاد مسیح است که ترجمه آن با عنوان *Histoire et Sagesse*

d'Alakar l'Assyrien, fil d'Anael در پاریس به چاپ رسیده است. به حکایت این کتاب، لقمان مردی خردمند بود که در زمان دو پادشاه آشور سناخریب و عصر حدون در نینوا پایتخت آشور می‌زیست، و چند تن از محققان تورات میان نوشته‌های منتسب بدو و کتاب طویبای تورات که بعداً نوشته شده ارتباط نزدیک قائل شده اند (کتاب طویبیا، باب اول، ۲۲ و باب یازدهم، ۱۸) در کتاب قدیمی یهود از زبان لقمان خطاب به پسرش گفته می‌شود: «پسر جان، متواضع باش و همیشه به آنچه زیر پا داری نگاه کن. بردبار و آرام باش و هر چه می‌توانی دانش بیاموز. ستیزه‌جو و بی‌احتیاط مباش صدایت را با عربده‌جوئی بلند مکن، زیرا که اگر بلندی صدا برای ساختن خانه‌ای کافی باشد، الاغ می‌تواند روزی دو خانه بسازد» و تقریباً همین مضمون در قرآن آمده است، که «لقمان به پسرش گفت: صدایت را نرم کن زیرا که بانگ الاغ ناخوشایندترین صداهاست» (لقمان، ۱۹۹).

.....

در سوره بقره به داستان هاروت و ماروت بدین صورت اشاره شده است که: «شیاطین درباره سلیمان داستان‌هایی دروغین حکایت می‌کنند، همچنان که سحر و جادو را به مردمان می‌آموزند و آنچه را که بابل بر دو ملک هاروت و ماروت آشکار شده بود» (بقره، ۱۰۲).

اصل این داستان که از یک اسطوره اکدی گرفته شده و به صورت‌های مختلف در ادبیات اوستائی و هندی نیز نقل شده است چنین است که ملائک آسمانی که از گناهان آدمیان روی زمین ناخرسندند، خداوند را از بابت آفرینش ایشان مورد انتقاد قرار می‌دهند، ولی خداوند بدیشان می‌گوید که اگر خود آنان جزو آدمیان بودند به راه آنان می‌رفتند، و برای این که این امر ثابت شود آنها را به آزمایش می‌طلبند. به پیشنهاد او ملائک از میان خود دو

نماینده به نام هاروت و ماروت بر می‌گزینند تا به صورت آدمی به زمین بروند و در جمع آدمیان شرکت کنند و همانند آنان در معرض وسوسه‌های مختلف قرار گیرند، بی آن که مرتکب گناهان کبیره از قبیل بت‌پرستی، قتل، زنا و شراب‌خواری شوند. هاروت و ماروت با این تعهد روانه زمین می‌شوند، ولی در بدو ورود با زنی بسیار زیبا رو به رو می‌شوند که دل از هر دوی آنها می‌رباید، به طوری که بی‌اختیار به دنبال او می‌روند و سرانجام کارشان به هم‌خوابگی با او می‌کشد. در این موقع رهگذری شاهد این گناه آنان می‌شود و آن دو برای پنهان ماندن رازشان او را می‌کشند، و خدا در آسمان ملائک را نزد خود می‌خواند تا به چشم خود ببینند که دو نماینده آنان بهتر از آدمیان عمل نکرده‌اند، و ملائک اعتراف می‌کنند که در انتقاد خود اشتباه کرده بودند و حق با خداوند است. در بازگشت دو ملک خطاکار به آسمان، به آنها اختیار داده می‌شود که بین مجازات در دوزخ و مجازات در روی زمین یکی را انتخاب کنند و آنان مجازات زمینی را می‌پذیرند که واژگونی ابدی در درون چاهی در بابل است.

این داستان از متون اوستائی اقتباس شده که در آن از هاروت به صورت هرقات (کمال) و امرتات (جاودانگی) نام برده شده است که بر قلمرو آب‌ها و رستنی‌ها سرپرستی دارند و این دو نام اوستائی در فارسی میانه به صورت خرداد و امرداد در آمده‌اند.^۱

۱- درباره ریشه ایرانی هاروت و ماروت قرآن، تحقیق مفصلی توسط J. Darmesteter با عنوان Haurvatat et Amertat: essai sur la mythologie d'Avesta در سال ۱۸۷۵ در پاریس و تحقیق جامع دیگری توسط محقق و روحانی فقیه فرانسوی Jean de Menasce با عنوان Une legende iranienne dans l'angeologie Judeo-musulmane a propos de Harut et du Marut در مجله Etudes Asiatiques نشریه «انجمن سوسی مطالعات آسیائی» (شماره اول، ۱۹۴۷، صفحات ۱۸-۱۰) منتشر شده است.

این داستان در زمان فلسطین هخامنشی در ادبیات توراتی نیز منعکس شده که در آنها این دو نام تبدیل به عزریل و شمخزای شده است (بالقواط، جلد اول، ۴۴). در کتاب اول جنوخ (باب هشتم) گفته شده است که ملائک مطرود به زنان درس خودآرائی و آراستن خویش به جواهرات را می‌دهند و به مردان درس اخترشناسی و جادوگری را به استنباط Adolphe Lods در کتاب «تاریخ ادبیات عبری و یهودی» اسطوره هاروت و ماروت یک اسطوره مشترک ایرانی و اکدی بوده است.

تایپ شده توسط: آرش آریامنش